بررسیهائی

درباره فرهنگ ملّی ایران

نگاهی به تاریخ ایران

ذبیح الله صفا

استاد ممتاز دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر

مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

۳۹

نگاهی به تاریخ ایران

مجموعهٔ بررسیها دربارهٔ فرهنگ ملی ایران

چاپ زر

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

تهران ــ امرداد ماه ۱۳۵۴

توضیح و تذکار

بفرمان‌مطاع مبارك اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه‌آریامهر و بنابر تصمیمات متخذه درششمین وهفتمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی رامسر، مرکز مطالعات وهماهنگی فرهنگی وابسته به‌شورای عالی‌فرهنگ وهنر مأموریت‌یافت که بعد از مطالعات وبررسیهای لازم در زمینه‌آموزش فرهنگ میهنی بتعیین‌میزان و برنامه مواد درسی در این راه پرداخته متون مورد احتیاج را تهیه وتدوین نماید تا هم‌درنخستین سال دانشگاههای کشور مورد استفاده قرارگیرد وهم‌بتوان با استفاده ازآنها درسطوح پایین‌تر آموزشی مطالب مورد لزوم را درتعلیم فرهنگ میهنی‌فراهم‌آورد. براثر مطالعات وبررسیهایی که انجام‌گرفت‌بیست ونه موضوع ذیل برای تهیه مطالب لازم دربیست ونه رساله مستقل انتخاب گردید که رساله حاضریکی‌ازآنهاست. بخواننده‌گرامی پیشنهاد می‌شود همه رسالاتی راکه در این راه با شماره (۳۹) فراهم وبتدریج منتشر می‌شود نگهداری و بموقع بترتیب ذیل مرتب کند و دریك مجلد جمع نماید:

۱ــ تاریخ شاهنشاهی ایران ومقام معنوی‌آن

۲ــ پیوستگی‌آیین شاهنشاهی با زندگی ومعتقدات ایرانیان

۳ــ کوشش وجانبازی ایرانیان برای پاسداری‌آیین شاهنشاهی ایران

۴ــ روستانشینی در ایران

۵ــ زندگی روزمره ایرانیان درخلال روزگاران

۶ـ نگاهی به‌تاریخ ایران
۷ـ علل و زمینه‌های پیروزیها وشکستهای ایرانیان
۸ـ سیری درتاریخچه روابط ایران باجهان ازآغاز تا امروز
۹ـ فرهنگ ایران دربرخورد با فرهنگهای دیگر
۱۰ـ بزرگان ایران در دوره نخستین اسلام
۱۱ـ سیر تاریخی و اجتماعی شاهنشاهی ایران
۱۲ـ مرزهای ایران در دوران تاریخ
۱۳ـ ثروت‌ها وبرکتهای سرزمین ایران
۱۴ـ سهم فرهنگ ایران درپیشرفت بشریت
۱۵ـ استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی و علل وعوامل آن
۱۶ـ هنرهای ایرانی وآثار برجسته‌آن
۱۷ـ آداب و رسوم ملی ایران
۱۸ـ ایران امروز
۱۹ـ خدمات دودمانهای شاهنشاهی ایران
۲۰ـ سیری درتاریخ زبانها و ادب ایرانی
۲۱ـ همبستگی ویگانگی ملی ایرانیان
۲۲ـ شناخت ملت ایران (تیره‌های ایرانی ـ خانواده وجامعه ایرانی) و ویژگیهای آن
۲۳ـ تقدس سرزمین ایران درآیین ایرانی
۲۴ـ بستر جغرافیائی تاریخ ایران
۲۵ـ شناسایی سرزمین ایران با توجه به زیباییها و ویژگیهای آن
۲۶ـ پایتخت‌ها وشهرهای نامی وتاریخی ایران ونقش‌آنها در تاریخ و فرهنگ سرزمین ایران
۲۷ـ پیوند زندگی وتاریخ وفرهنگ ایرانی‌با سرزمین ایران
۲۸ـ ویـژگیهای فرهنگ ایرانی وتـأثیرآن در وحدت و استقلال ملی ایرانیان
۲۹ـ جنبش‌ها وفعالیتهای فکری و دینی ایرانیان

نکته مهمی که باید درباره این رسالات بدان توجه داشت‌آنست که تهیه

آنها بقصد آموزش فرهنگ میهنی انجام گرفته است نه بعنوان پژوهشی در این راه، زیرا بدیهی است که پژوهش در اینگونه مسائل هم نیازمند وقت و نیروی انسانی بیشتراست وهم نتایج آنها را نمی‌توان درصفحاتی چنین معدودگنجانید.

این جزوه‌های تعلیمی درحقیقت بمنزله «طرح مطالب درباره آموزش فرهنگ میهنی» وبحثی مقدماتی راجع به آنهاست. درستست که بعضی ازهمکاران ارجمنددر بحث خود ازحدودطرح موضوع فراتر رفته وتا حدی درشرح مطالب بتفصیل گراییده‌اند، لیکن غالب همکاران دیگرحدود اختصار را دراین راه‌نگاه داشته و جانب آنرا رعایت کرده‌اند تا کثرت تعداد صفحات، امر یادگیری را برای دانشجویان دشوارنسازد.

مقصود ما ازطرح این مطالب در راه‌آموزش فرهنگ میهنی آنست که به اهل پژوهش‌وتحقیق، خاصه باستادانی که عهده دارتدریس این مطالبند فرصتی داده شود تا موضوعات را برحسب اطلاع خود مجدداً بررسی کنند و اگرنتایج بهتری ازبررسی‌های خود یافتندآنرا بصورت جزوه‌های کاملتری عرضه دارند تا این موضوع بسیار تازه وجالب بتواند جای خود را چنانکه باید درمیان مواد درسی دانشگاهی ما بیابد.

مطالبی که در رسالات حاضر جمع آمده چندان زیاد و دامنهٔ بحث در آنها چنان وسیع است که متأسفانه نتوانستیم باهمه کوششهای خودآنها را در صفحات معدود بگنجانیم، خاصه که مقصود ما درتهیه این جزوها طرح مطالب بود نه تدوین آنها بصورت کتابهای درسی موجز، بنابراین از استادان و معلمان ارجمند انتظار می‌رودکه کیفیت تلخیص مطالب این رسالات را به دانشجویان بیاموزند وخود نیزمن باب راهنمائی خلاصه‌هایی ازآنها برای یادگیری دانشجویان ترتیب دهند تامقصود از شناخت فرهنگ میهنی درآموزش عالی بهتر وسریعتر حاصل گردد.

مرکز مطالعات وهماهنگی فرهنگی
شورای عالی فرهنگ‌وهنر

درنجدها (فلات) پهناور ایران از روزگاران بسیار قدیم طوایف و اقوام مختلفی با تمدنهای متشابه و از نژادهای متفاوت زندگی می کردند . با کاوشهایی که دریك قرن اخیر انجام گرفته اطلاعاتی دربارهٔ این اقوام بدست آمده که بسرعت در حال تکامل است . بر روی‌هم از این کاوشها یك نکته مسلم می‌شود و آن اینکه بعضی از اقوام مذکور ساکن شهرها و روستاها بوده ودفن کردن اجساد و رام کردن حیوانات وساختن ظروف و آلاتی از فلزات ونظایر آنها را می‌دانسته‌اند و تاریخ تمدن بعضی از آنها از حدود چهارهزارسال قبل از میلاد تجاوز می کند .

بعضی از این قبایل و اقوام در درجات بالاتری از تمدن و فرهنگ سیر می کرده ودارای تشکیلات دولتی واجتماعی وخط بوده‌وآثار مدنی معتبری ازخود برجای نهاده‌اند . از میان این اقوام می‌توان قوم «کاسی» را ذکر کرد که در کوهستانهای زاگرس ورشته‌های موازی و مقارن آن بسر می‌بردند واز قرن هجدهم قبل از میلاد تا سال ۱۱۷۱ قبل‌از میلاد بربابل حکمروایی داشتند ، و با « اورارتاییان » که در ارمنستان کنونی سکونت داشتند ، و با «میتانیان» که در شمال عراق کنونی بسرمی‌بردند، از یك نژاد بودند. این اقوام‌همنژاد در امتداد کوهستانهای زاگرس و دره‌های اطراف آن که از شمال بجنوب ممتد است زندگی می کردند.

دیگر از این اقوام معروف عیلامیان بودند که در انزان وشوش حکومت داشتند و گاه

قلمرو تسلط آنان تا حدود بابل می‌رسید و تاریخ تمدنشان بحدود چهارهزارسال پیش از میلادمسیح بالغ می‌شد.

اقوام دیگری‌هم درنواحی مرکزی وشمالی ایران سکونت داشتند که بعضی از آنها صاحب تمدن قابل‌توجهی بوده‌اند مانند تمدنهای مکشوفه در تپهٔ سیلك کاشان، ودرنزدیکی دامغان‌ودرنواحی‌شمال‌شرقی‌خراسان‌وقریب بقزوین‌وغیره.

اقوام مذکور پیش از آنکه آریاییان ایرانی شروع به مهاجرت بفلات ایران کنند درنواحی مختلف‌این فلات پهناور بسر می‌بردند چنانکه تحقیق دربارهٔ تمدنهای آنان تاریخ سرزمین مارا تاچندهزارهٔ پیش از میلاد مسیح بالامی‌برد ولی در این مختصر هدف مابررسی اجمالی وضع آریاییان ایرانی است که بعد از اقوام مذکور برروی فلات یادشده سکونت گزیده ونام خودرا برآن‌گذارده وباآنکه در طول قرون باحوادث سهمگین روبرو گردیده‌اند، همچنان استقرار خودرا درارتفاعات مذکور تاروزگار حاضر امتداد داده‌اند.

نخستین جایگاه اقوام آریایی ایرانی در ناحیه‌یی از نواحی میان آمویه دریا و سیر دریا،واحتمالا در اراضی میان بخارا وخوارزم‌بود. این همان ناحیه است که در اوستا اَئیریَّنَ وَاِجَ (ایران‌ویج) یعنی قرارگاه قوم اَریَّ (آریان) نامیده شده وبشرحی که در اوستا آمده مهاجرتهای ایرانیان قدیم بجانب فلات ایران از آن دیار آغاز شده است. اقوام آریایی ایرانی بادسته‌های دیگری ازهمنژادان خود که همگی از شعب اقوام هند واروپایی بودند،

در سرزمینهای میان سیردریا (سیحون) و آمویه دریا (جیحون) زندگی مـی کردند و مجموعاً بدو شعبۀ اصلی تقسیم می‌شدند : دسته‌یی که خود بچند شعبۀ مهم منقسم می گردید سکا (Saka) و دستۀ دیگر اَریَّ (Arya) (یعنی شجاع و شریف) نامیده‌میشد.

دستۀاقوام اَریَّ (آریا) که‌خودبعداً بدوشعبۀاصلی«هندی» و«ایرانی»انقسام‌یافت،همانست که اصطلاحاً «هند و ایرانی» هم خوانده می‌شود . از این دو شعبۀ هندی و ایرانی یکی پس ازعبورازراه جبال هندوکش‌بجانب درۀسندواراضی هندوستان سرازیر شد و اقوام بومی را از ناحیۀ وسیعی در آن سرزمین راندو خود در آنها سکونت اختیار نمود ؛ و شعبۀ دیگر که‌نجد(فلات) ایران‌رابرای‌مساکن‌دائم‌خوداختیارکردآنراباسم‌خود اَئیریَنَ (Airyana) یعنی«سرزمین قوم آریا» نامید و این همان‌اسم است که در لهجه‌های بعدی بصورت «اِران»و «ایران» باقی‌ماند.

مهاجرت قبایل آریایی بایران بنابر شواهد موجود باید تدریجاً بین یکهزار و پانصد تا دو هزار سال پیش از میلاد مسیح انجام گرفته باشد. از جملۀ دلایلی که در این باره داریم اطلاعاتی است که از آثار بازماندۀ قوم هیتی (Hittite) بدست می آید . این قـوم تاقرن نهم پیش از میلاد برقسمت بزرگی از آسیای صغیر و شمال عراق عرب کنونی و برعده‌یی از اقوام وقبایل اطراف ازآن جمله براقوام «میتانی» که در شمال عراق‌کنونی ساکن‌بودند، تسلط داشت . کتیبه‌یی در بارۀ عهدنامۀ اقوام«میتانی» و «هیتی» موجود است که تاریخش

مقارن بایکهزارو چهارصدسال پیش از میلاد است و در این کتیبه قوم میتانی باآنکه آریایی نژاد نبود ، بعده‌یی از خدایان آریایی قسم خورده است و این نشان می‌دهد کـه مدتها پیش ازاین تاریخ آریاییان ایرانی تانواحی غربی فلات ایران پیش آمده و بامیتانی‌ها همجوارشده واز جهات مختلف، واز آنجمله از حیث اعتقادات مذهبی، درآن قوم ودیگر ساکنان مرزهای غربی فلات ایران اثرهایی برجای گذارده بودند.

مهاجرتهای آریاییان بفلات ایران مـدتها از راه مشرق و شمال ادامـه داشت و دربن مدت قبایل متعددی از نژاد مذکور بتدریج اقوام بومی را از میان بردند وجای آنها راگرفتند یا باآنها مخلوط وهم سامان گردیدند.

این اقوام متعددآریایی راکـه بایران مهاجرت می‌نمودند جمعاً میتوان بدو دسته تقسیم کرد: دسته‌یی که از راه جبال قفقازوارد فلات ایران شدودر شمال غرب و قسمتی از نواحی مرکزی فلات ایران سکونت گزید.ودستهٔ دیگر که از آمویه دریا عبور کردونواحی شرقی و شمال شرق فلات ایران را بعنوان مساکن جدید اختیار نمود . دستهٔاول که خود بچندقبیله مانند قبایل«ارانی» (الانی) و«ماد» و«پارس» تقسیم می‌شد دراراضی شمال غربی فلات ایران سکونت‌اختیار کرد. چنانکه‌ازکتیبهٔ شَلْمَنَسر[1] دوم‌پادشاه آشوربرمی آیددرقرن‌نهم‌پیش‌ازمیلاد دوقبیلهٔ بزرگ مادوپارس مطیع حکومت‌مقتدرآشوری‌بودند وتا این تاریخ قبایل پارس هنوز

1- Salmanasar II .

در آذربایجان و درناحیهٔ شمال دریاچهٔ چیچست (اورمیه ـ رضائیهٔ کنونی) سکونت داشتند و مهاجرتشان بطرف جنوب مسلماً بعد ازاین تاریخ انجام گرفت.

مهاجرتهای دستهٔ بزرگ دیگری ازاقوام آریایی ایرانی ، در طول سالهای متمادی ، از طرف‌شمال شرق فلات ایران بداخلهٔ این فلات صورت‌پذیرفت . این دسته‌ها براثر مشکلاتی که ازحیث سکونت برای آنها پدید آمده‌بود اراضی آسیای مرکزی را رها کرده بتدیج با اغنام واحشام خود وارد فلات ایران شدند وبدنبال منزلگاهها و چراگاههای جدید در نواحی مختلفی از اراضی شمال شرق و شرق و حواشی کویرهای مرکزی و دامنه‌های کوههای خراسان ورشته‌های‌البرز‌استقرار یافتند. این دسته‌ها هنگام‌ورود باراضی ایرانی دارای تمدنی ابتدایی‌بودند و بصورت قبایل و عشایر مجزا از یکدیگر زندگی می کردند وروٌسایی داشتند که طبعاً برای بچنگ‌آوردن اراضی وسیعتر وقدرت بیشتر بایکدیگر در نزاع وجدال بودند تاآنکه اندك اندك از میان آنان کسانی کسب قدرت کرده بردیگران تسلط یافتند وباعنوان «کوی »(Kavi) یعنی«شاه»(= کی در شاهنامه) براراضی‌پهناورتری مسلط شدند. بهترین و قدیمترین مأخذی که مارا بااین دسته از اولین فرمانروایان اقوام آریایی مشرق آشنا می کند اوستاست. بشهادت گاثاها ویشتهای کهن اوستا مانند مهریشت و آبان یشت وقطعات کهن یسناها که همهٔ آنها مقدم بر قرن پنجم و مربوط بازمنه‌یی میان قرن پنجم و دهم قبل از میلادست ، بعضی از این‌کویان(کیان)گاه قلمرو تسلط خود را تاگرگان و مازندران از طرفی

و تا درهٔ رودسند از طرف دیگر وسعت می‌دادند. نخستین کوی (کی) ازمیان ایـن شاهان محلی مشرق دراوستا «کوی کوات» (Kavi Kavata) (کی قباد) وقویترین آنان «گوی هئوسرو» Kavi Hausrava (کیخسرو) و آخرین آنان که‌معاصر وحامی زرتشت بوده، کوی ویشتاسپ (کی گشتاسپ) است، وچون بعد از محاسبات وجستجوهای وسیع معلوم می‌شود که زرتشت پیغامبر ، سرایندهٔ گاثاها، در حدود اواخر قرن یازدهم قبل ازمیلاد واوایل قرن دهم قبل از میلاد می‌زیسته است ، باین نتیجه می‌رسیم که تاریخ کوی‌ها به هـزارهٔ دوم قبل از میلاد مربوط می‌شود ،یعنی به تاریخی که هنوز قبایل غربی آریایی بتشکیل دولت معروف مادی موفق نشده بودند.

اطلاعات خیلی قدیم، ما دربارهٔ آریـاییان مشرق فلات ایـران فعلا منحصر است :

۱) باشاراتی که‌دراوستا درج شده و ۲) باکشفاتی که اخیراً در ایران و افغانستان و بعضی از نواحی آسیای مرکزی درحال توسعه وتکامل است، و نتیجه گیری قطعی ازآنها محتاج زمان طولانی‌تری است.

این نکته قابل ذکراست که‌پیغامبر بزرگ قوم آریایی ایرانی،زردشت،ازمیان همین‌دسته از اقوام ظهور کرد و کیش خود را بر کوی ویشتاسپ (کی گشتاسپ)عرضه نمود. اشارات دیگر سنتی که از قدیم تاکنون در بارهٔ مـولدو منشاء زردشت وجود دارد، و دال است بر اینکه او درشمال غرب ایران، در شهر چیچست (اورمیه- رضائیهٔ کنونی) ولادت یافته، بـا

شواهد بسیاری که از اوستا بدست می آید، وفق نمی‌دهد و طبق تمام شواهدجغرافیایی و لسانی و تاریخی سرایندهٔ گاثاها بایست از میان ایرانیان شرقی برخاسته باشد نه از میان دستهٔ غربی آریاییان ایران.

زرتشت بزرگترین مصلح آیین آریایی در ایرانست که پرستش ارباب انواع هندوایرانی راکه رب‌النوعهای غیرمجرد و نمایندگان عوامل مختلف طبیعی یامفاهیم تجسم یافتهٔ معنوی بودند ، به پرستش مفاهیم مجرد تبدیل کرد و آیین مزدیسنا راکه نوعی توحید است جانشین دیویسنا نمود که همراه با شرك است ، و از این راه یکی از ادیان تکامل‌یافتهٔ دنیای قدیم را بوجود آورد.

آریاییان مشرق فلات‌ایران از جهت دیگری‌هم برای‌ما اهمیت دارند و آن اثریست که درپی‌ریزی‌حماسهٔ ملی ایران کردند زیرا داستانهای ملی‌ما، بنحوی که در شاهنامهٔ استاد طوس و دیگر آثار حماسی فارسی بنظم درآمده ، از اشاراتی سرچشمه گرفته است که در اوستا می‌بینیم و قسمت عمده واساسی آنها مربوط است بامرا و سرداران و قهرمانانی که یا پیش از تقسیم قبایل آریایی و مهاجرت آنها بایران و هند شهرت داشتند و یا رجال بزرگ ایرانی‌مشرق، خاصه کویان (کیان) یعنی نخستین پدیدآورندگان پادشاهیهادرمیان قبایل آریایی ایرانی بوده‌اند . داستان مبارزات این رجال و قبایل و اقوام آریایی شرقی با مهاجمانی که در طول اولین قرنهای حیات ایرانیان از جانب مشرق و شمال شرق بایران می تاختند ،

نخستین هسته‌های داستانهای ملی مارا تشکیل داد و گویا مشروح آن روایات در یکی از نسکهای مفقود اوستا بنام (چهرداد نسک) ثبت شده بود زیرا خلاصهٔ بیست ویك نسك اوستای عهد ساسانی و از آن جمله چهرداد نسك در کتاب دینکرت آمده و ما از راه آن خلاصهٔ فهرست مانند بدین حقیقت که گفته‌ایم راه می‌بریم . در اوستای موجودهم، مخصوصاً در یشتها و قسمتی از یسناها اشارات سودمندی دربارهٔ نخستین داستانهای قهرمانی ایرانیان شرقی داریم و چنانکه‌در کتاب حماسه‌سرایی درایران بتفصیل‌شرح داده‌ام بعداً عناصردیگری از حوادث تاریخی ملت ایران مانند خاطره‌هایی از پادشاهان هخامنشی و حوادث مربوط بآنها(مخصوصاً آنچه مربوطست به کوروش و داریوش اول واردشیر درازدست و داریوش سوم)،وهمچنین بسیاری ازوقایع مربوط‌بدورهٔ اشکانیان وامرای «هندوسکایی» و«کوشانیان» و نظایراین مطالب بوقایع دورهٔ اوستایی ارتباط و باآنها اختلاط یافته و داستانهای منظم قهرمانی وملی مارا از ابتدا تا پایان دورهٔ کیانی یعنی مهمترین و اساسی‌ترین قسمت حماسهٔ ملی ما ، بوجود آورده است.

آنچه در اوستا ودر روایات ملی، بدان باز می‌خوریم درحقیقت تاریخ ایرانیان شرقی است که بتدریج بصورت داستانهای قهرمانی درآمده وهمچنانکه اشاره کرده‌ام با عناصر دیگری آمیخته شده است درحالیکه ازدستهٔ دیگر ایرانیان‌یعنی دستهٔ غربی(اقوام‌ما دوپارس) چنین روایاتی در دست نبود و یااگر خاطره‌یی از آنها باقی مانده‌بود بر‌داستانهای شرقی

آریاییان ایرانی افزوده شد و علت اصلی این اختلاط آنست کـه حوادث مربوط بدستهٔ

غربی آریاییان ایرانی در کتاب دینی ایرانیان راه نجست تا بوسیلهٔ علمـای دینی نگاهداری

شودو توسعه و تکامل یابد، و بهمین سبب هم ملاحظه می کنیم وقتی دراواخر عهد ساسانی تاریخ

ایران از قدیم الایام ببعد تدوین و تنظیم شد (= خداینامه) سخنی از سلطنت‌های بسیار مهم

مادی و پارسی در میان نبود و کتابهایی مثل اخبارالطوال ابن قتیبهٔ دینوری و تاریخ محمدبن

جریرطبری و تاریخ حمزهٔ اصفهانی و مجمل التواریخ والقصص وامثال اینها اشاره‌یی بسلسله‌های

شاهنشاهان مادی و پارس ندارند و اگر در کتابهایی مثل مختصرالدول ابـن‌العبری و یـا در

فهرستهای منقول درالاثار الباقیهٔ بیرونی سخن از اسامی پادشاهان هخامنشی و یا اشکانی می‌یابیم،

علت آنست که در این مورد از مآخذ سُریانی و عبری و یونانی ولاتینی استفاده مـی‌شد، و

بعنوان تاریخ رسمی ومقبول همگان در ایران رواج نداشت. همین وضع را هم در شاهنامهٔ

فردوسی ملاحظه می کنیم زیرا قسمت اساسی شاهنامهٔ استاد طوس مأخوذ است از شاهنامه‌یی

.که در اوایل قرن چهارم بفرمان ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان تهیه

شده بود و آن خود متکی ومستند بود برخداینامهٔ پهلوی یا ترجمه‌ها و تهذیبهایی که از آن

بزبان عربی صورت گرفته بود.

در حقیقت تاریخ مکتوب ایـران ، بآن صورتی که امروز در مدارس می‌خوانیم از

قدیمترین ادوار تشکیل شاهنشاهی بوسیلهٔ اقوام مادو پارس درمغرب وجنوب فلات ایران آغاز

می‌شود. مآخذ مادر بارهٔ تاریخ این قسمت از ایران خیلی بیشتر و وسیعتر از قسمت شرقی و منزلگاههای دوردست آریاییان ایرانی در اواسط آسیاست، زیرا اقوام ماد و پارس باملتهای متعددی مانند عیلامیان و بابلیان و آشوریان و ملل آسیای صغیر و یونانیان وغیره ارتباط داشتند و هریک از آنها بنوعی دربارهٔ این اقوام ایرانی سخن گفته و اطلاعاتی برجای نهاده‌اند و وقتی این اطلاعات خارجی را براطلاعاتی که از خود این اقوام ایرانی بدست می‌آید بیفزائیم تاریخ آنهارا بآسانی روشن می‌توانیم کرد.

علت آنکه مورخان یونانی تاریخ پادشاهی را در ایران از قوم ماد آغاز کرده‌اند همین ارتباط بیشتریست که باایرانیان غربی داشته‌اند درصورتیکه از دورانهای قدیم زندگی ایرانیان شرقی آگهی درستی نداشتند و درنتیجه اشاراتشان دربارهٔ آنها مربوط بزمانهای دیرتری می‌شود.

از میان دستهٔ غربی قبایل ایرانی، مادها که از دیگران زورمندتر بودند، بتدریج سرزمینهایی را که از حدود ری شروع می‌شده وتاارتفاعات زاگرس وبطرف شمال و شمال شرقی تاحدود رود «کورا» (در قفقاز) امتداد می‌یافته است، محل سکونت خود قرار دادند. این همان ناحیه است که بسرزمین «ماد بزرگ» معروف‌شده و بزرگترین شهر آن همدان‌بود (= هَگْمَتان که آشوریان آنرا «آمادانا» می‌گفتند. اسم متداول «اکباتان» درزبانهای اروپایی از همین ریشه است).

در شهر کهنسال «همدان» نخستین دولت تاریخی ایران غربی و مرکزی بهمت دیااُکو بسال ۷۰۸ پیش از میلاد مسیح تشکیل شد. دوران قدرت این دولت یك قرن و نیم بود و اقوام ماد در این مدت توانستند با منقرض ساختن دولت آشور شاهنشاهی مقتدری که از جنوب ایران تا قسمتی از اراضی آسیای صغیر را تحت تسلط خود داشت، بوجود آورند ودرحقیقت دولت آنان مقدمه‌یی برای ایجاد شاهنشاهی پراقتدار هخامنشی گردد. شاهنشاهی ماد یکصدو پنجاه‌وهشت‌سال بعداز تأسیس برافتاد وعلت اساسی انقراض آن فقدان تشکیلات منظم وراه یافتن تجمل در دستگاه دولتی وسستی و فتور سپاهیان براثر ثروت و پدیدآمدن اختلاف در میان سران ماد بود.

انقراض حکومت ماد بدست کوروش کبیر از خاندان هخامنشی بسال ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح صورت گرفت. هخامنشیان عشیره‌یی بودند ازعشایر ایرانی وجزو قبایل ده‌گانهٔ پارس که چندگاهی پیش از قیام کوروش درپارس و عیلام قدرت محلی حاصل کرده بودند. از قیام کوروش و تشکیل دولت مقتدر هخامنشی تاکنون ۲۵۲۵ سال می‌گذرد و اگر چه پیش از قیام او حکومت ماد دولت مقتدری در آسیای غربی محسوب گردیده‌بود، ولی دولتی که توانست قسمت بزرگی از دنیای قدیم را بانظم خاص و تشکیلات منظم تحت تسلط خود درآورد همین شاهنشاهی هخامنشی است. شاهنشاهان هخامنشی بر اراضی پهناوری از درهٔ سند وپنجاب و دامنه‌های غربی فلات پامیر تایونان و قرطاجنه (کارتاژ)

فرمانروایی می کردند و از وسط قرن ششم پیش از میلاد تااواخر قرن چهارم پیش ازمیلاد مسیح یعنی ۲۲۰ سال دنیای متمدن آن روزگار را زیرنفوذ و سیطرهٔ خـود داشتند و ازمیان آنان مردان بزرگی نظیر کوروش و داریوش و خشایارشا و اردشیر (ملقب به دراز دست) و امثال آنان بـرخاستند. در این عهد ملت آریایی ایران فرصت یافت که فرهنگ وتمدن خودرا بنحو محسوس پیشرفت دهد و از جنبه‌های مفید و سودمند تمدنها و فرهنگهای اقوام و ملل تابعهٔ خود بهره‌های کافی برگیرد.

این شاهنشاهی مقتدر نخستین حکومت توانای دنیای قدیم است که باملل فرمانبردارخود بنابراصول انسانی رفتار نمود و برآنها باتشکیلات و مقررات خاصی حکومت کرد و از رفتارهای خشونت آمیزی که پیش از ایرانیان بوسیلهٔ ملل غالب، نسبت بملل مغلوب انجام می‌شد، پیش‌گیری نمود و در مقابل باعتقادات و زبان و رسوم وآداب ملی آنها با نظر احترام نگریست واز قتل‌عام‌ها وویران کردن معابد و تحمیل عقاید دینی خود براقوام دیگر خودداری نمود، مگر درمواردی که عقاید ورسوم آنان رااعمالی خلاف انسانیت تشخیص می‌داد مانند قربانی کردن افراد آدمی برای ارباب انواع وامثال این امور.

هخامنشیان نخستین شاهانی هستند که تشکیلات منظمی برای ممالك تابعهٔ خودبوجود آوردند و آنرا برقوانین ومقررات مدوّنی بنا نمودند وهمه‌جا بیك‌سان اجراء کردند، و از میان آنان داریوش کبیر بسبب استعداد و قابلیت خاصی که در ایجـاد تشکیلات منظم

کشوری ولشکری داشت شهرت جهانی دارد و بسیاری از اقدامات او در طریقهٔ مملکت‌داری بعد از وی‌سرمشق دولتهای بزرگ گردید.

آثار متعددی که از شاهنشاهان هخامنشی در همدان و تخت‌جمشید و پارسه‌گد (پاسارگاد) باقی‌مانده‌نشان‌دهندهٔ توجه خاص آنان بهنر و نمایندهٔ شکوه و جلال کم‌نظیر دربارهای سلطنتی آنانست. از جملهٔ اقدامات بسیار سودمندی که داریوش کبیر انجام داد ایجاد راههای ارتباطی در قلمرو شاهنشاهی وسیع هخامنشی و استخدام دریانوردانیست برای مطالعه در راههای ارتباطی بحری . شاید در نتیجهٔ علاقه بهمین مطالعه بود که آن شاهنشاه روشن‌بین ایرانی امربحفر ترعه‌یی برای پیوستن دریای سرخ به‌بحرابیض یا بحر متوسط (مدیترانه) داد وچون این کار باتمام رسید امر کرد تا کتیبه‌یی بخط میخی دربارهٔ این فرمان و اجرای آن ترتیب دادند و آن سنگ نوشتهٔ پرارج امروز موجود است.

بهرحال دوران شاهنشاهی هخامنشیان یکی از بهترین و بارورترین ادوار شاهنشاهی ایران بوده و چنانکه میدانیم این شاهنشاهی وسیع ،که در پایان عهد خود دچار مشکلاتی گردیده بود باقیام اسکندر مقدونی و فتح تخت جمشید بسال ۳۳۰ پیش از میلاد مسیح منقرض شد لیکن‌شکست پارسیان در این‌واقعه ، انهزام همهٔ آریاییان ایرانی نبود بلکه این‌بار هم همان وضع را مشاهده می‌کنیم که بعدها در حملهٔ عرب دیده‌شد، یعنی ایران غربی و جنوبی شکست یافت‌وایران شرقی مقاومت کرد ودر راه احیاء استقلال خود بتکاپو افتاد و

سرانجام بمقصود رسید.

توضیح این سخن آنست که بعد ازمرگ اسکندر ممالك اودرمشرق و از آن‌جمله ایران بعد ازمدتی کشمکش نصیب یکی ازسردارانش بنام «سلوکوس» (Seleucus) ملقب به نیکاتور (Nicator) یعنی فاتح شدو او تشکیل سلسله یی داد که بنام وی سلسلهٔ سلوکی نامیده می‌شود. دوران حکومت مطلق این سلسله در ایران چندان طولانی نبود زیرا شصت وهفت سال بعد ازمرگ اسکندر یعنی در سال ۲۵۶ پیش از میلاد مسیح قبایل « پهلوان » (Parthava = = پارت) در سرزمین خراسان علم استقلال برافراشتند و سلسله‌یی از شاهنشاهان را در ایران بوجود آوردند که بنام نخستین پادشاه وموسس آن یعنی «اشك» به «اشکانیان» معروف گردید.

اعقاب اشك اول بسرعت همهٔ ایرانزمین را بطاعت خود درآوردند وسلوکیان را از نواحی مختلف ایران باراضی غربی وسپس از آنجا بجانب سوریه وفلسطین عقب نشاندند. بساط حکومت آخرین فرمانروای سلوکی یعنی «آنتیوخوس ششم» که فقط برقسمتی از ایران غربی حکومت داشت در سال ۱۲۹ پیش از میلاد بدست فرهاد دوم برچیده شد.

دولت اشکانی از اجتماع عده‌یی ملوك الطوایف تشکیل می‌شد که هریك از آنها بر قسمتی از ایران تسلط داشته و ازمیان پیشروان خود یکی را بشاهنشاهی برمی‌گزیده‌اند. از اشك اول تا آخرین شاهنشاه اشکانی (اردوان) بیست وهشت شاهنشاه ، از سال ۲۵۶ پیش از میلاد مسیح تا سال ۲۲۴ میلادی یعنی چهارصد وهشتادسال ، بر ایران شاهنشاهی

کردند و از میان آنان شاهنشاهان بزرگی مانند مهرداد اول (۱۷۳ - ۱۳۶ ق. م.)و فرهاد دوم (۱۳۶- ۱۲۸ ق.م.) و مهردادِدوم (۱۲۴ - ۸۷ق.م.) و اُرُداول (۵۵- ۳۷ ق.م.) وفرهاد چهارم (۳۷- ۱ق.م.) از جملهٔ فرمانروایان نام‌آور ایران ودر شمار مفاخر بزرگ ملت‌ما هستند.

دوران شاهنشاهی اشکانی یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران است. اهمیت‌اشکانیان در آنست که:

۱) باقیام مردانهٔخود برضد پادشاهان زورمند سلوکی‌ایران را ازخطر قطعی غلبهٔ تمدن وفرهنگ یونانی که خواه وناخواه منجر باضمحلال فرهنگ ایرانی می‌شد، نجات بخشیدند وفرهنگ ایرانی‌راکه از زمان تسلط مقدونیان دربرابرفرهنگ یونانی بازپس می‌نشست از سیر قهقرایی بیرون آوردند.

۲) درستست که با شکست پادشاهی مقتدرسلوکی در ایران موضوع ادامهٔ حکومت غربیان بر ایران منتفی‌گردید ولی چنانکه می‌دانیم جانشین حکومتهای مقدونی در دنیای غرب دولت بسیار نیرومندجدیدی بودبنام امپراطوری‌روم که سردارانش در ضمن‌جهانگیری پیاپی خودبسرحدات ایران نزدیك شدندو آرزوی فرمانروایی بر ایران‌را دردل پروراندند. شاهنشاهان اشکانی بادفاع مردانهٔ خود و سرداران شجاع خود مدتهای دراز همهٔ حملات سنگین رومیان را دفع کرده چندین‌بار سربازان دلاور رومی‌را در مرزهای غربی شاهنشاهی

ایران بخاک و خـون کشانیدند و کامیابیهای پایان‌ناپذیر خود را در برابر آنـان حتی در آخرین سالهای فرمانروایی‌خویش‌هم حفظ کردند چنانکه مثلا در حدود سال ۲۱۸ میلادی یعنی شش‌سال‌پیش از سقوط دولت اشکانی بدست اردشیرساسانی ، آخرین شکست‌رومیان در برابر حملات سپاهیان اشکانی انجام گرفت.

۳) اهمیت دیگر اشکانیان در دفاع روزافزون آنان ازسرحدات مشرق و شمال شرق ایرانست . دراین نواحی،خاصه در آنسوی مرزهای شمال شرق ایران ، یك دسته از اقوام آریایی بنام‌سکا (Saka)زندگی می کردند که ایرانیان ازدورانهای قدیم و همچنین از عهد شاهنشاهان هخامنشی ببعد باآنان روابطصلح و جنگ داشتند واین‌وضع تادوران‌شاهنشاهی اشکانیان امتداد یافت. اینان‌دراین‌دوره، ازاواسط قرن دوم قبل از میلاد ببعد تـاخت و تاز جدیدی‌را تاسرحدات شرقی‌ایران‌شروع‌کردند. علت بروزاین حوادث آن بودکه دسته‌هایی ازقبایل زردپوست «اورال وآلتایی» ، بعد ازآنکه دیوارعظیم چین بفرمان «تسین»امپراطور چین احداث گردید ، راه مهاجمات خودرا از آن کشور بجانب مغرب و جنوب غـرب تبدیل کردندو ببعضی از قبایل سکا که در آسیای مرکزی سکونت داشتند تعرض نمودند. شروع این تعرض بوسیلهٔ اقوام «یوثه‌چی» بود که خود مورد تهاجم دسته‌های قویتری از زردپوستان بنام «هون» قرار گرفته‌بودند ودر حدود سال ۲۰۰ پیش ازمیلاد از آنان‌شکست یافته در طلب منزلگاههای جدید باراضی قبایل سکا ، در اراضی شرقی سیر دریا (سیحون)،

حمله‌ور شدند و آن قبایل را بجانب جنوب غربی یعنی بطرف سرحدات اشکانی راندند و برای دولت اشکانی وظیفهٔ جدیدی که دفاع از سرحدات شرقی بود بوجود آوردند. نخستین پادشاه اشکانی که با این اقوام در افتاد فرهاد دوم (۱۳۶ - ۱۲۷ ق. م.) بود که اگرچه در عقب‌راندن سکاها کامیاب بود، ولی در یکی از جنگهایی که باآنان داشت کشته شد.

تاخت و تازهای طوائف یوئه‌چی و قبایل سکا در سرحّدات شرقی شاهنشاهی اشکانی باعث تشکیل دو دولت جدید در آسیای مرکزی‌وافغانستان امروزی شد بنام دولت «کوشان» درشمال ودولت «هندوسکایی» در جنوب که دولت اشکانی با آن هردو روابط طولانی جنگ وصلح داشته است.

حوادث ووقایع طولانی میان اشکانیان ودولتهای هندوسکایی و کوشانی وقبایل‌سکا، که زردپوستان جانشین آنها در آسیای مرکزی هستند، ومبارزات و دلاوریهای شاهنشاهان اشکانی در دفاع از سرحدات شرقی ایران، از جملهٔ مواد اساسی داستانهای قهرمانی و حماسی‌ماشده ودر حماسهٔ ملی ایران انعکاس بسیار مطلوبی حاصل نموده است.

بامطالعهٔ سطور گذشته اهمیت واثر دولت مقتدر اشکانی، که نزدیك به پنج‌قرن کشور ما را ازمشرق ومغرب در برابر اقوام مختلف حفظ کرده وازفرهنگ وتمدن ایرانی‌نگهبانی نموده‌است معلوم میشود. از زمان این سلسله زبان پهلوی شمالی (پهلوانی) که به پهلوی

اشکانی نیز معروفست، باخط مخصوصی که از اصل آرامی اقتباس شده بود، زبان رسمی کشور گردید. از این زبان آثار مکتوب و منظومی باقی مانده است که مربوط باواخر قرن سوم میلادی و آغاز دورهٔ ساسانی است و متأسفانه از آثاری که پیش از آنها بزبان پهلوانی [1] تدوین شده بود خبری نداریم.

دولت اشکانی در سال ۲۲۴ میلادی درنتیجهٔ قیام اردشیر بابکان و شکست اردوان از وی، منقرض گردید. این حادثه یك حادثهٔ داخلی ایران و بمنزلهٔ انتقال حکومت ازطوایف شرقی بپارسیان و تبدیل حکومت ملوك الطوایف غیر دینی بیك حکومت مرکزی دینی بوده است. ساسانیان نیز مانند شاهنشاهان اشکانی مدافعات دلیرانهٔ ایرانیان را از سرحدّات شرقی و غربی ادامه دادند وحتی باایجاد تشکیلات منظم کشوری و لشکری توانستند گاهی بحدود شاهنشاهی هخامنشی نزدیك شوند.

شاهنشاهان نام‌آور ساسانی مانند اردشیر بابکان (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی) و شاپور اول

۱- مراد از زبان پهلوی یا پهلوانی همان زبان پهلوی شمالی است که درمتن توضیح داده‌ایم و بعدها این اسم برزبان پارسی میانه که زبان دینی وکتابتی عهد ساسانی است نیز اطلاق شده است. فردوسی چند بار زبان مذکور را پهلوانی نامیده است مثلا در این دو بیت:

اگر پهلوانی ندانی زبان	بتازی تو اروند را دجله خوان
گوان خوان و اکوان دیو شمخوان	ابر پهلوانی بگردان زبان

(۲۴۱- ۲۷۱ میلادی) و شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) و بهـرام پنجم ملقب بـهـگـور (۴۲۰-۴۳۸میلادی)وقباداول(۴۸۷-۵۳۱میلادی)وخسرواول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) و خسرو دوم اپرویز (۵۹۰ - ۶۲۷ میلادی) هریك بنحوی در حفظ سرحـدات ، توسعهٔ شاهنشاهی ایران، مبارزات مردانه بامهاجمان ودشمنان ، نگاهداشت ونشر فرهنگ ایرانی، توسعهٔ آبادانی و پدیدآوردن کشتزارها و دیهها و شهرها، ترویج علم وادب وهنر کوشیده و از خود یادگارهای فراموش ناشدنی در تاریخ ایران بر جای نهاده‌اند.

دورهٔ بارور و پر ثمر ساسانی همچنانکه گفتیم از سال ۲۲۴ میلادی آغاز شد و در سال ۶۵۲ میلادی پایان یافت و بنابراین شاهنشاهی ساسانی هم با دوران چهارصد و بیست وهشت سالهٔ خود یکی از ادوار بسیار طولانی پادشاهی در عهد پیش از اسلام بود.

دورانهای ممتد شاهنشاهی هخامنشی واشکانی و ساسانی نشان‌دهندهٔ یك حقیقت است وآن اینکه این حکومتها مورد قبول و علاقهٔ ملت ایران بوده وعوامل مختلف ملی آنها را پشتیبانی می کرده و در حفظ آنها می کوشیده‌اند ، چنانکه سقوط شاهنشاهی هخامنشی بـا حملهٔ خارجیان صورت گرفت وعلت زوال شاهنشاهی اشکانی عدم توجه آن دولت بمرکزیت و وحدت کامل از طرفی و همساز نبودن آن بامقامات دین زرتشتی از طرف دیگر ، بوده است و سلسلهٔ ساسانی هم که در اواخر عهد خود دچار قیامهای سرداران مملکت شده بود فقط بعلت حملات یك قوم اجنبی سرنگون گردید و گرنه قاطبهٔ ملت ایران تاپایـان عهد آن

خاندان نسبت بدان وفادار ومعتقد مانده بود.

در این دوران چهارصدو بیست وهشت‌ساله تمدن ایران قدیم بکمال رسید واز جهات مختلف هنری و معماری و علوم و ادبیات و امور اقتصادی و جز آنها ، آخرین ترقیات قوم ایرانی در پیش از عهد اسلام حاصل شد وتمدن و فرهنگ بارونقی در سرزمین ما بـوجود آمد که از بسیاری جهات پایه وبنیاد اصلی تمدن اسلامی‌را تشکیل داد.

زبان رسمی ساسانیان یك‌شعبه از زبانهای ایرانی بود که آنرا اصطلاحاً پارسی میانه مینامندوعادةً پهلوی جنوبی یاپهلوی‌ساسانی هم‌می‌گویند. این زبان‌هم زبان رسمی مملکتی وهم زبان دینی و علمی وادبی بودولی علاوه برآن زبانهای دیگری هم در کشور رائج‌بود که از همه مهمتر زبان سریانیست . این زبان زبان رسمی کلیساهـای نسطوری درایران و ضمناً زبان علمی‌درمراکزی بودکه نسطوریان ایرانی‌درآنها فعالیت علمی‌داشتند. زبان‌پهلوی شمالی(=پهلوانی) هم که از عهد اشکانیان رواج یافته بود در اوایل عهد ساسانی بوسیلهٔ شاهنشاهان این سلسله بکار می‌رفت و همچنین قسمتی از کتب و آثار مانویان خاصه کتاب «شاپورگان» مانی بدان زبان تدوین شده و قطعاتی از آنها باقی مانده است.

دورهٔ ساسانـی از حیث ترقیات علمی یکی از عهود بسیار مهم و بلند مـرتبهٔ تاریخ ایرانست. در این عهد از وجود کتابخانه‌هایی در مراکز دینی زرتشتی و مسیحی و نیز در خارج از آن مراکز خبرداریم و چنانکه‌میدانیم از کتابهای‌متعدد و فراوان پهلوی وسریانی

که دانشمندان ایرانی در عهد ساسانی تألیف و یابزبان خود ترجمه کرده‌بودند ، عدهٔ زیادی در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری بزبان عربی ترجمه شد که نام آنهارا در کتاب‌هایی از قبیل مـروج الذهب و التنبیه و الاشراف مسعودی ، الفهرست‌ابن‌الندیم ، و امثال آنها می‌یابیم.

ترقی علوم ازعهد شاهنشاهی اردشیر بابکان ومخصوصاً پسرش شاپور در ایران آغاز شد و بعد از این دوشاهنشاه بزرگ جانشینان آنان از بذل مال برای ترویج علـم و تشویق اهل دانش کوتاهی نداشتند . این دانش‌گستری و فرهنگ‌پـروری ساسانیان در دوران‌پر‌شکوه شاهنشاهی خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) بحّد اعلای خود رسیدزیرا آن شاهنشاه ، درعین جهانگیری وجهانداری و ایجاد تشکیلات ونظامـات کشوری، مردی دانشمند و دوستدار فلسفه و شایق بمعاشرت بادانشمندان بود، از حکمت افلاطون و ارسطو اطلاع داشت و ترجمهٔ پهلوی آثار این دواستاد را می‌خواند، بپزشکـی وپزشکان توجه و عنایت خاص می‌کرد چنانکه در سال بیستم از دورهٔ شاهنشاهی خود (یعنی در سال ۵۵۱ میلادی) فرمانداد تاپزشکان گندیشاپور اجتماعی ترتیب‌دادند وبین آنان پرسشهاوپاسخهای عالمانه‌یی جریان یافت که ثبت شده ومتن یاترجمهٔ آن تامدتی از دوران اسلامی باقی بود زیرا کسانی که در تمدن اسلامی صاحب تألیفاتی در تاریخ‌اطبا بودند آنرا می‌شناخته واز مضمون آن اطلاع داشتند واز آن میان«القفطی» صاحب کتاب مشهور «اخبارالحکما» در

این‌باره سخن می‌گوید. شباهت این اجتماع با کنگره‌های پزشکی امروز قابل توجهست.

از جملهٔ اقدامات دیگر انوشیروان که نمایندهٔ علاقه و توجه خاصّ وی بدانش است اعزام یکی از پزشکان عهد خود بنام « برزویه » است بسرزمین هند ، بـرای فراگرفتن زبان سانسکریت وشناختن بهترین آثارهندوان و ترجمهٔ آنها بزبان پهلوی . مهمترین کـار برزویه ترجمهٔ کتاب معروف اخلاقی واجتماعی پنچاتنترا (Pančâ-tantrâ) است بزبان پهلوی که چنانکه می‌دانیم در قرن دوم هجری به همت روزبـه پسر دادویهٔ فارسی (= عبدالله بن المقفّع) بنام کلیله و دمنه بزبان عربی ترجمه شده و آنگاه چندبار بزبان پارسی درآمده واز آثار بسیار معروف دنیای قدیم است.

از حوادث خوب عهد انـوشیروان پناه‌جستن هفت‌تن از دانشمندان مشهور یونانست بایران. این هفت‌تن که همه از استادان حکمت نو افلاطونی بودند [۱] در سال ۵۲۹ میـلادی در نتیجهٔ بسته‌شدن مدارس فلسفی آتن بحکم یوستی‌نیانوس (ژوستی نین) امپراطور روم شرقی از قلمرو حکومت آن امپراطور بیرون رفتند و به تیسفون روی نهادند واز جانب انوشیروان بگرمی پذیرفته شده مدتی در ایران ماندند وبتعلیم و حضور درمجالس بحث ومناظره که درخدمت

۱ـ اسامی آن هفت‌تن چنین است: ۱) Damaskios از اهل سوریه ۲) Simplikios از اهل کیلیکیه ۳) Eulamios از اهل فریگیه ۴) PrisKianos از اهل لیدیه ۵) Hermias از فینیقیه ۶) Diogène از فینیقیه ۷) Isidoros از اهل غزه

شاهنشاه تشکیل می‌یافت ، اشتغال داشتند . انوشیروان شخصاً بابعضی از این حکما خاصه «پریسکیانوس» مباحثاتی داشت‌وسؤالاتی ازوی کرد و پریسکیانوس کتابی در پاسخ‌پرسشهای او ترتیب داد که ترجمهٔ ناقصی از آن به‌لاتینی در دست است و شامل جوابهایی در مسائل مختلف مربوط به علم‌النفس و وظایف الاعضاء و حکمت طبیعی و نجوم و تاریخ طبیعی است.

حضور این‌عده از بزرگترین حکمای حکمت نوافلاطونی در توسعه و ترویج حکمت نوافلاطونی درایران اثر بسیار داشت زیرا اصول حکمت اشراقی نوافلاطونی بامبانی‌فلسفهٔ دینی وحکمت «خسروانی» ایرانیان سازگاری‌داشت.

آشنایی ایرانیان بادانشهای یونانی که از دیرباز آغاز شده بود درعهد ساسانی‌بکمال وسعت رسید. این دانشها هم ازراه ترجمهٔ‌کتب یونانی وسریانی‌بزبان پهلوی،وهم ازراه‌نشر مسیحیت و بوسیلهٔ کلیساها و مراکز علمی نسطوریان ایرانی درشاهنشاهی ساسانی رواج یافته ودر دسترس اهل تحقیق قرار گرفته و بعضی از شعب آن مخصوصاً ریاضیات و هیئت و نجوم و پزشکی و ستورپزشکی (بیطاری) و داروشناسی و دیگردانشهای طبیعی بهمت دانشمندان ایرانی راه‌تکامل پیموده بود. مهمترین مراکز تجمع علما وعلوم درعهدساسانیان شهرهای نصیبین ، سلوکیه ، تیسفون، ریشهر(ریواردشیر)،گندیشاپور، اهواز ، شیراز ، ری، مرو، بلخ و سمرقند بود واین شهر اخیر از اواخر دورهٔ ساسانیان تا دوران تیموری دارای

کارگاههای کاغذسازی نیز بوده است.

هنگامی که باهتمام دولت اسلامی ، درعهد خلافت منصور دوانیقی، مرکز علمی بغداد و مراکـز تابعهٔ آن پدید می‌آمد ، وجود علمای مراکز علمی ایرانی سرمایهٔ اصلی واساسی آنها بود چنانکه اولین آثار علمی دوران اسلامی و یانخستین ترجمه‌های مهم بزبان عـربی بهمت آنان ایجاد شد و پیشروان علم وحکمت دوران اسلامی از آغاز تامدتی مدید همین ـ گونه دانشمندان و یاتربیت‌یافتگان آنان بوده‌اند.

دولت مقتدرساسانی بعدازعهد خسرو دوم اپرویز(۵۹۰ ـ ۶۲۷ میلادی) بعلل مختلف، و از آنجمله براثر بروز اختلافات شدید میان سران و سرداران آن دولت، دچار ضعف شد و بسرعت آمادهٔ انقراض گردید. درچنین احوالی بود که دین مبین‌اسلام رواج گرفت ودر پرتو تعلیمات عالیهٔ آن نیروی متحد و متمرکزی کـه بزیور ایمان و اعتقاد راسخ آراسته بود، در شهر مدینه بوجود آمد وشروع بفتح ممالك روم شرقی و ایران کرد.

اگر چه سپاهیان عرب درهدایت نور اسلام بزودی برایران‌فاتح‌شدند ودولت ساسانی را در سال ۶۵۲ میلادی (۳۱هجری) منقرض ساختند، ولی کشاکش بین دین اسلام ودینهای رائج در ایران یعنی دین زرتشتی و مانوی ومزدکی و مسیحی ویهودی و بودایی چهار قرن تمام بدرازا کشید وبعداز آن‌تاریخ‌هم بقایای پیروان‌بعضی‌ازادیان مذکورخاصه کیش زرتشتی ومسیحی ویهودی درایران بجا ماندند واز باقی ایرانیان گروهی بسرعت بسیار و گـروهی

بتدریج ودرقرون متمادی آیین اسلام را پذیرفتند و دیری نکشید که از میان ایشان مردان بزرگ منتخبی دردستگاههای حکومت دینی خلفا رخنه کردند ووزیران ومشاوران حکومتی، سرداران ، دبیران، عالمان فنون مختلف وشاعران و مؤلفان معروف در رشته‌های گوناگون از میان آنان برخاستند. بتعبیر دیگرملت ایران شکست‌سیاسی ودینی خودرا با فتح‌فرهنگی وعلمی جبران کرد وحتی بسیاری از مذاهب وفرق دین اسلام مخلوق اندیشهٔ ایرانیان و اجتهادات ونظرهای آنان در اصول اعتقادی یادر فروع احکام اسلامی بوده است.

باتمام این احوال نباید پنداشت که شکست سریع و پیاپی دولت ساسانی از سپاهیان اسلام شکست ملت ایران بود ، چه این ملت با همه دشواریهایی که برای او در گیر ودار جنگهای مذکوربوجود آمده بود، دست ازمقاومتهای طولانی محلی نکشید چنانکه سپاهیان اسلام ناگزیر شدند شهربشهر و ناحیه بناحیه باجنگ وستیزپیش روند و در بعضی ازنواحی خاصه در اراضی کوهستانی یا اصلا رخنه نکنند ویا رخنه‌کردن درآنها را در طول زمان و بانفوذ تدریجی دین اسلام انجام دهند و در همین نواحی اخیر است که کیش اسلام از راه انطباق یافتن برعقاید و رسوم ملی و محلی قدرت نفوذ وترویج در میان اهالی را حاصل کرد .

از همان سالهای نخستین شکست دولت ساسانی ملت ایران ،در میان مشکلات بزرگ، قصد انتقام و اندیشهٔ بازگرفتن استقلال ملی داشت و کوششهایی که در این راه یعنی درراه

بازیافتن استقلال سیاسی وفرهنگی واحیاء زبان و ادب ملی خود، بکار برد داستانهای دلکشی دارد که شرح مفصل آنرا در سلسله مقالاتی بنام «نهضت‌های ملی ایرانیان» و «قهرمانان استقلال ایران» سالها پیش آورده‌ام. ما که امروز بداشتن تاریخی پر از افتخارات می‌نازیم باید شکرگزار آزاده مردانی باشیم که در این نهضت‌های مردانه دست داشتند و جان شیرین خود را در راه سربلندی ما فدا کردند. روانهای پاك آن مردان بزرگوار نگران کوششهای ما در نگاهداشت و پیش برد مملکت و ملتی است که در راه آن بیاری زبان گویا و شمشیر بران خود مجاهدت کرده وسروجان باخته‌اند.

قهرمانان بزرگ این نبرد ملی و نهضت‌های مردانهٔ استقلال‌طلبی بصورتهای گوناگون قدم درمیدانهای مبارزه نهادند: گروهی از راه ترجمه وتألیف کتابهایی در ذکر مفاخر گذشتهٔ ایران و بیان مآثر نیاکان خود، دسته‌یی باشرح افتخارات نژادی خود در اشعار دلکش‌عربی وتاخت بردن برمخالفان ملت خویش، عده‌یی از راه نشر مقالات دینی وافشاندن تخم نفاق درمیان پیروان خلافت اموی وعباسی، فرقه‌یی ازطریق نفوذهای سیاسی دردستگاههای دولت اسلام و بدست گرفتن قدرت سیاسی ونظامی، و جمعی دیگر باتوسل بزور وتکیه برشمشیرهای آبدار و دست زدن بقیامهای نظامی ولشکری و جنگ بامخالفان استقلال ایران.

مهمترین فرقه‌یی که از راه توسل بقلم یعنی از راه تألیف و ترجمهٔ کتابها و سرودن اشعار میهنی ونشر تعلیمات اجتماعی باقدرت خلفا بمبارزهٔ طولانی برخاستند فرقه‌یی مشهور

بنام «شعوبیه» اند که دربرانگیختن شعور ملی ایرانیان و آماده‌ساختن آنـان برای قیامهای پیاپی تأثیر شگرفی داشته ودر تاریخ ایران دارای مقام ومرتبهٔ بلندی بوده‌اند. مبنای دعوت این فرقه استفاده از مساواتیست که دین اسلام مبشّرومبلّغ آنست. قرآن کریم همهٔ «شعوب» یعنی اقوام وقبائل را درخلقت مساوی وبرابر می‌داند و رجحان یکی‌را بردیگری فقط از راه پرهیزکاری واطاعت اوامرحق میسرمی‌شمارد،وچون این فرقه در تعلیمات خود از این اصل استفاده می‌کرده و طرفداران سیادت نژاد تازی را ملامـت و سرزنش مـی‌نموده‌اند «شعوبیه» نامیده‌شدند. اینان از اوایل قرن دوم تا قرن چهارم هجری مشغول تبلیغ افکار و عقاید خود بودند ودر این مدت شعرا ونویسندگان بزرگـی از میان آنان بـرخاستند که در اشعار دلکش وکتابهای‌مشهورسرگرم نشرمقاصد خود بودندو در شمار آنان مردان مشهوری را می‌شناسیم مثل: «بشّار‌بن‌برد تخارستانی» و «ابراهیم بن‌ممشاد متوکلی اصفهانـی» و «اسماعیل‌بن‌یسار نسائی خراسانی» و برادرانش ابراهیم ومحمد،و «ابونواس خوزستانی» و «روزبه فارسی» (عبدالله بن مقفع) و «سعید‌بن‌حمید‌بختکان» و «سهل‌بن‌هارون دشت میشانی» ونظایر آنان.

اثربزرگ «شعوبیه» بیدار کردن اذهان ایرانیان ومتوجه‌ساختن آنان بگذشتهٔ پرافتخار خود ومهیا نمودن رجال ایرانی برای قیام برحکومتهای‌غیر ملی بقصد تحصیل استقلال‌بود. اثر دیگر همین‌فرقه که ضمناً از کارهای خاصّ آنان نیز شمرده میشود،نشر داستانهای‌قهرمانی

و تاریخ ملی ایرانیان بوده است، چنانکه بهمت همین‌دسته بود که کتابهای اساسی‌تاریخ و داستانهای ملی ایران مانند «خداینامه» و «آیین‌نامه» و کتاب «پیکـار» و کتاب «سگزیکان» (پهلوانان سیستان) وبسیاری از این قبیل آثار از پهلوی بعربی ترجمه شد وسرمایهٔ اساسی مؤلفان قرن سوم و چهارم در تدوین «شاهنامه‌های منثور» گردید تاسرانجام بکوشش‌یکی از آخرین رجال شعوبی ایران، استاد بزرگ و نام‌آور ما حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگترین ووالاترین اثرحماسهٔ ملی‌ما«شاهنامه»بااستفاده ازهمان مآخذبنظم فارسی‌در آمدوازاستوارترین ارکان حیات ملی‌ما شد.

دسته‌یی که از راه ورود در مباحثات دینی در جامعهٔ ایرانی رسوخ یافتند از گـروه فراوانی تشکیل می‌یابد که ذکر آنها وعقائد و آرائشان از حوصلهٔ این مختصر بیرونست. بعضی از پیشروان بزرگ این‌طبقه را مانند المقنع و استاسیس‌وبابك خرم دین می‌شناسیم که همراه نشرعقاید دینی‌خود متوسل بشمشیرنیز می‌شده‌اند. اینها بعداز مدتها جنگ و کوشش وستیزازمیان رفتند واعتقاداتشان نیز بتدریج تا حدود قرن پنجم وششم هجری فراموش شد، وجمعی دیگر مانند اسمعیلیه وشعب آن (مخصوصاً قرامطه) نهضت خودرا درتمدن اسلامی ادامه دادند.

اگـرچه قیامهای دینی ایرانیان، ونهضت ادبی و اجتماعی شعوبیه ضربات شدیدی بر نفوذوحکومت‌نژادی خلفا وارد آورد ولی قیام‌واقعی ایرانیان‌ازطریق سیاسی ونظامی‌صورت

گرفت و بنتایج بزرگی انجامید. اولین قدم‌را در این نهضت عظیم یکی از بزرگترین رجال تاریخ ایران یعنی ابومسلم خراسانی برداشت. وی باتشکیلات نظامی منظمی که از «شیعهٔ آل عباس» در خراسان بوجود آورده‌بود توانست حکومت امویان را از تمام قسمتهای شرقی ایران‌براندازدو سپس بتعقیب قوای آن حکومت پرداخته سلسلهٔ اموی را بسال ۱۳۲ منقرض سازد ویکی از اخلاف‌عباس بن‌عبدالمطلب (عم پیغمبرص) را در کوفه بخلافت بنشانـد. از آنروز که آخرین کوشش منظم نظامی ایرانیان درنهاوند درهم شکست ، یعنی از سال ۲۱ هجری تاروزی‌که سپاهیان خراسان فاتحانه بکوفه وارد شدند (۱۳۲هـ.)تاامام عباسی عبدالله سفّاح را بجای مروان‌بن‌محمد آخرین خلیفهٔ اموی برمسند خلافت نشانند یکصدویازده‌سال زمان گرفت واین نخستین اقدام قطعی ایرانیان برای در دست‌گرفتن زمام اختیارات ممالك وسیع اسلامی بود زیرا باایجاد خلافت عباسی نزدیك بتمام رجال و وزیران وسرداران و دبیران وپیشوایان دولت اسلام از میان ایرانیان انتخاب شدند و بعداز کسب قدرت شروع بنشر آداب ورسوم ایرانی در ممالك اسلامی کردند و ایرانیان که تاآن هنگام درهمهٔ موارد مطیع و منقاد حکام خلفا بودند شخصیت ملی خودرا باز یافتند.

بعدازقیام ابومسلم ومخصوصاً براثرقتل‌اودرسال ۱۳۷ هجری، که‌بخیانت‌منصوردومین خلیفهٔ عباسی انجام گرفت، قیامهای نظامی پیاپی ایرانیان بـوسیلهٔ پیشوایانی نظیر «اسپهبد فیروز» درخراسان و ری، «استاذسیس» درخراسان، «المقنّع‌هشام‌بن حکیم» در ماوراءالنهر

آغاز شد و همزمان با همین قیام ها دامنهٔ قدرت «خوارج سیستان»، نیز که یك دسته از فرقه های مذهبی بودند ، در سیستان توسعه می یافت.

شصت و شش سال بعد از قیام ابـو مسلم، یعنی در سال ۱۹۸ هجـری ، طاهر بن حسین خراسانی معروف به «ذوالیمینین» ببهانهٔ طرفداری از مأمون عباسی که از مادری ایرانی بود و در خراسان بدعوی خلافت استقرار داشت، بغداد را محاصره کرد و برادر مأمون یعنـی امین پسر هارون الرشید را از خلافت خلع نمود و بقتل رسانید و با این اقدام قدرت دولتی اسلام را بوضع شدیدتری در اختیار ایرانیان قرارداد . طاهر در سال ۲۰۵ هجری حکومت تمام بلاد واقع در مشرق بغداد تا اقصی نواحی ممالك اسلامی را از مأمون گرفت و بدین طریق یك حکومت موروث با نوعی استقلال داخلی در مشرق ایران تشکیل شد که مورخان سالنامه ـ نویس ما تاریخ سیاسی ایران دورهٔ اسلامی را با آن آغاز می کنند. این حکومت تا سال ۲۵۹ در قسمتهای از مشرق ایران قدیم مستقر بوده و در آن سال بدست یعقوب پسر لیث سیستانی منقرض گردید.

در همان ایام که حکومت نیم مستقل موروث طاهری بوجود می گرایید، ایرانیان در نواحی دیگر نیز بقیامهای مردانه علیه خلفای عباسی دست زدند که اگر چه هیچیك بنتیجهٔ قطعی نرسید ولی در ضعیف کردن حکومت مرکزی عرب و ایجاد مقدمات استقلال بقیهٔ نواحی ایران مؤثر بود . در سال ۲۰۱ هجری بابك خرم دینی در آذربایجان بمبارزهٔ طـولانی و

چندین‌سالهٔ خود باسپاهیان خلیفه برخاست و مقارن همین اوقات مازیاربن قارن (م۲۲۴هـ.)
در مازندران به بیرون راندن موافقان خلیفهٔ‌عباسی سرگرم بود ودر قسمت بزرگی از این‌ایام
خوارج سیستان درآن ولایت وگاهی در خراسان بسرداری مردانی جنگجوی مانند حمزه
پسر آذرك شاری (= حمزةبن‌عبدالله خارجی) سرگرم مبارزه بودند.

دراین گیرودارها حکومت خلفا درایران راه سستی و فتور می‌پیمود وامارت‌های محلی
ایران بوجود می‌آمد. سیستان با تاخت وتاز عیاران و خوارج عملا از ممالك تابعهٔ‌خلفا
منتزع شده بود؛ نواحی پهناوری از گرگان و مازندران و رویان و دیلمان و گیلان‌بدست
امرای قدیم وخاندانهایی که از عهد ساسانی باقی مانده‌بودند، اداره می‌شد وهمین امرای
محلی بسال ۲۵۰ هجری‌یکی ازاخلاف علی‌بن‌ابیطالب‌را بنام حسن‌بن‌زید‌بمیان خود آوردند
وعلی‌رغم خلفای عباسی اورابه پیشوایی دینی پذیرفتند؛ آذربایجان واران وشروان واراضی
کوهستانی میان‌ری وآذربایجان(ناحیهٔ‌جبال) نیزاز جنب‌وجوشی خالی‌نبود وقطعات مختلف
آن در دست امرای محلی که غالباً از خاندان‌های قدیم بوده‌اند اداره میشد و خلفا برآنها
حکومت اسمی‌داشتند؛ خوارزم دردست خاندانی کهن‌بنام «شاهیه» اداره میشد که نسب خود
را بکیخسرو می‌رسانیدند وبآل عراق مشهور بودند؛ ماوراءالنهر را نیز از حدود سال۲۰۴
هجری ببعد اخلاف «سامان خدا» (یکی از بازماندگان بهرام چوبین سردار معروف‌دورهٔ
ساسانیان‌که خودازاعقاب خاندان‌های اشکانی‌بود) اداره می‌کردند وامرای‌همین سلسله‌اندکه

بزودی حکومت تمام خراسان تاناحیهٔ ری وسرحدات کرمان را نیز از دست خاندان‌صفاری بیرون آوردند ویك‌شاهنشاهی وسیع متشکل ازچندین امارت کوچك ترتیب دادند وخوارزم وغور وغرجستان و چغانیان وگوزگانان وامثال این‌نواحی‌را هم که بدست امرای کوچك تری اداره می‌شد تحت اختیار گرفتند.

باین ترتیب می‌بینیم که بعد از قیام ابومسلم خراسانی، ایرانیان بتدریج سراز یوغ اطاعت خلفابیرون آورده ، باجنگها و کوششها و کشاکشهای روزافزون برای خلفا درقسمتی بزرگ از ایران یکنوع حکومت اسمی باقی گذاشتند که بیشتر جنبهٔ مطاوعت دینی از آنان داشت نه اطاعت سیاسی‌و نظامی.

در خلال چنین احوالی بود که رویگرزادهٔ شجاع ونام‌آور سیستانی، یعقوب پسر لیث از سرزمین دلاوران کرشاسپی قیام‌کرد وبنیروی شمشیر آبدار دولت مقتدر ومستقل خودرا در نواحی پهناوری از ایران بوجود آورد و باتکاء همان شمشیر بُرّان آهنگ فتح بغداد کر و ارکان خلافت عباسی را بلرزه درآورد . وی درخشانترین چهرهٔ تاریخ نظامی و سیاسی ایران بعد از قیام ابومسلم خراسانی است و نه تنها باقیام خود قسمت بزرگی از ایران را باستقلال سیاسی رسانید بلکه باایجاد نظام اجتماعی وعدالت دینی‌شیوهٔ تازه‌یی درحکومتهای دورهٔ اسلامی‌ایجاد نمود که خواه وناخواه‌بعد ازو ادامه‌یافت. یکی از مهمترین وجوه‌اهمیت این‌مردبزرگ توجه خاص‌او برسمی کردن زبان فارسی‌دری وبخشیدن‌استقلال ادبی بایرانست.

زبان رسمی دربار یعقوب فارسی بود وحتی فرستادگان خلیفه می بایست بیاری ترجمانان با وی ورجال دستگاه یعقوبی سخن گویند. او نخستین کسی است که شاعران دربار خود را از سرودن اشعار تازی در ستایش اعمال خویش بازداشت وگفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟». پایهٔ اشعار مدحی پارسی باهمین اعتراض یعقوب گذارده شد ومبنای ظهور ادبیات وسیع فارسی، چنانکه می‌شناسیم ، گردید.

از تحقیق درزندگانی وکردار و گفتار یعقوب، که همگی بادقت تمام در تاریخ سیستان وچندین مأخذ دیگر فارسی وعربی ثبت‌شده، چنین برمی‌آید که اومردی میهن دوست ومعتقد بملیت خود بود . علاقهٔ وی به ملیت ایران ثمرهٔ تربیت عمومی محیط زندگانی وی و نتیجهٔ عواملی بود که دردوران زندگانیش از برخورد آرمانهای ملی ما باسیاست خلفا بوجود آمده وما ببعضی از آنها باختصار در همین مختصر اشاره کرده‌ایم، وتحت‌تأثیر همان عوامل بود که یعقوب در قیام خود تنها نظر کشورگیری و مملکت‌گشایی نداشت و اگر چنین می‌بود یقیناً استمالتهای خلیفهٔ عباسی را هنگام پیشرفت بجانب بغداد می‌پذیرفت وبه ممالك وسیعی که خلیفه بدو میداد راضی میشد. اما یعقوب با همان نقشه‌یی که بعد ازو مرداویج پسر زیار دیلمی داشت، ببغداد ، نزدیك تیسفون ، می‌تاخت و آن برانداختن قدرت خلفا و ایجاد یك دولت بزرگ ایرانی بود که بتواند جای شاهنشاهی ساسانی را بگیرد، وچنانکه در تاریخ سیستان نقل شده است: «اوبسیار گفتی که دولت عباسیان را برغدر ومکر بناکرده‌اند، نبینی

که با بوسلمه[1] وبومسلم[2] وآل‌برامکه[3] وفضلِ سهل[4]، باچندان نیکویی کایشان را اندر آن دولت بود چه کردند؟ کسی مباد که برایشان اعتماد کند!».

یعقوب لیث باایجاد یک‌حکومت مستقل ایرانی توانست: ۱) وضع پیش از خودرا که تعیین عامل وحاکم از جانب خلیفه بود از میان ببرد وحکومتی پدید آورد که واقعاً در تمام امورخوداستقلال داشت‌وتنها بظاهرازمقام خلافت فرمان‌دینی می‌برد، ۲) این عمل او ایجاد سنتی جدید در ایران کرد و آن چنین بود که هرگاه سلسلهٔ مستقلی در ایران تشکیل می‌شد تنها برای‌آنکه اطاعت مسلمانان از آن‌جنبهٔ شرعی داشته باشد از خلیفهٔ عباسی‌فرمان(منشور) می‌خواست‌وخلیفه نیزچنین می کرد وباطاعت‌ظاهری او که جنبهٔ دینی داشت، وببعضی هدایا

---

۱ ـ مرادابوسلمه‌خلال معروف به«وزیرآل‌محمد» است که درتشکیل دولت عباسی باابومسلم‌خراسانی همکاری نزدیك داشت وباتوطئهٔ ناجوانمردانه‌یی بفرمان ابوالعباس سفاح عباسی کشته شد.

۲ـ مقصود ابومسلم خراسانی‌براندازندهٔ خلافت‌اموی و تشکیل‌دهندهٔ خلافت عباسی است‌که در سال ۱۳۷ هجری بخیانت منصور دومین‌خلیفهٔ عباسی کشته‌شد.

۳ـ آل‌برامکه یعنی برمکیان‌ازیك خاندان‌کهن ایرانی بودندکه دردورهٔ مهدی‌وهارون عباسی‌قدرت بسیار حاصل کردند و با توطئه‌یی پنهانی وکشتار ناگهانی بفرمان هارون از میان رفتند.

۴ـ فضل‌بن‌سهل ذوالریاستین خراسانی وزیر باتدبیر مأمون‌واز تجدیدکنندگان معروف رسوم‌وآداب ایرانی بود که مأمون عباسی اورا بخیانت ازمیان برد.

قانع می‌شد، و ۳) رسمی‌بودن زبان عربی را نخستین‌بار در دربارهای ایرانی از میان ببرد و باعث شود که زبان رسمی در دربارهای ایرانی فارسی و یا هریك از لهجات بزرگ دیگر ایرانی باشد، چنانکه بعداز مدت کوتاهی که قدرت مشرق بدست سامانیان افتاد دنبالهٔ سیاست یعقوب را درنشر زبان وادب پارسی گرفتندو، این زبان را بصورت زبانی رسمی در دربار خود و تمام دربارهای تابعه بکار بردند، ودیلمیان هم علاوه‌بر زبان پارسی زبان طبری را که دارای ادبیات مکتوب مدوّن‌بود تا چندگاه بعنوان زبان رسمی درباری خود معمول داشتند.

از این‌پس، یعنی از میانهٔ قرن سوم هجری ببعد دوران حکومت امیران و پادشاهان ایرانی نژاد در ایران فرا رسید و اندك‌اندك تمام سرزمین ایران دارای استقلال سیاسی شد و اگرچه این حکومت‌ها تا حدی شیوهٔ ملوك‌الطوائف داشت لیکن همهٔ آنها از حیث دینی تابع قوانین‌اسلام وازباب رسوم وآداب وزبان ومقررات اجتماعی ایرانی وادامه‌دهندهٔ سنتهای‌ایرانی بودند وبدین ترتیب نوعی از وحدت مقاصد برآنها حکومت‌می‌نمود.

دوران این‌امیران و شاهان ایرانی‌نژاد که تااواسط قرن پنجم، امتداد یافته وسلطنتهای افتخارآمیز سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ ه.) وزیاریان (۳۱۶-۴۳۳ه.) و بوئیان (آل‌بویه) (۳۲۰-۴۴۷ه.») وامثال آنها را متضمن بوده است، دوران احیاء سنتهای‌ایرانی، پی‌ریزی نظم ونثر پارسی، ترویج علوم، آزادی افکار وآراء دینی وفلسفی، آبادی ورونق ایران‌است زیرا این خاندانها ویا خاندانهای معروف دیگری که دراین‌عهد، وبعضی از آنها تا اواخر قرن‌ششم،

در ایران‌حکومت داشتندازمیان ایرانیان برخاسته ودرهمه‌چیز باهموطنان خود سهیم بوده‌اند وخدمت بدانان‌رافریضهٔ همت می‌شمردند. باتشویقهای این شاهان وباوجودعوامل‌مؤثردیگری در آن دوران‌بود که در غالب شهرهای ایران مراکز علم و ادب تشکیل یافت وگروهی از بزرگترین دانشمندان و متفکران‌وشاعران ونویسندگان‌ما در آنها به تعلّم وایجاد آثارمشهور خود توفیق‌یافتند.

پی‌ریزی علوم اسلامی که بدست عده‌یی از علمای ایران وسایر ملل مجاور از اواسط قرن دوم هجری آغازشده بود، در این دوقرن (یعنی ازاواسط قرن سوم تا اواسط قرن‌پنجم هجری)فرصت شگرفی بهوشمندان ایرانی داد تاخود رابمراحل بلندی ازدانش ارتقاء دهند. از میان بزرگترین دانشمندان ایرانی که در این‌مدت تمام عالم اسلام را زیر نفوذ و تسلط فکری خوددرآوردند وآثار غالب آنان از قرن دوازدهم میلادی ببعد بزبان لاتینی ترجمه و چندقرن درمراکز علمی اروپا تدریس‌شده، این نام‌آوران را می‌توان برشمرد:

از پزشکان و علمای علم طبیعی:

علی بن‌ربّن‌طبری مؤلف‌اولین‌کتاب‌ازارکان‌چهارگانهٔ‌طب‌اسلامی‌بنام‌فردوس‌الحکمه.

شاپور بن سهل گندیشاپوری صاحب اولین کتاب معروف و مهم در داروشناسی که مدتها دستور کار داروسازان وپزشکان‌ممالك اسلامی بود.

محمد بن زکریای رازی (م۳۱۳هـ.)مؤلف دومین‌رکن ازارکان‌اربعهٔ طب اسلامی‌بنام

«الحاوی» وچندین کتاب معروف دیگر در این فن، ومتفکر وفیلسوف عالی مقدار معتقد باصل مشاهده و تجربه در علوم، شیمی‌دان (کیمیاوی) بزرگ وصاحب اکتشافات معروف در این فن.

علی بن عباس مجوسی (زرتشتی) اهوازی (م ۳۸۴ه) مؤلف کامل الصناعه سومین رکن از ارکان اربعهٔ طب اسلامی.

ابوسهل مسیحی گرگانی صاحب اثر بسیار مهم وپر ارزشی بنام کتاب المائة درمباحث مختلف علوم پزشکی (م حدود سال ۴۰۳ه).

ابومنصور موفق هروی صاحب «کتاب الابنیه عن حقائق الادویه» در بارهٔ داروشناسی بزبان فارسی (قرن چهارم هجری)

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا بخارائی (متوفی بسال ۴۲۸ه درهمدان) مؤلف کتاب القانون چهارمین رکن از ارکان اربعهٔ طب اسلامی، فیلسوف بزرگ ونام‌آور ایران صاحب تألیفات متعدد وعالی درمنطق و حکمت و اقسام علوم بفارسی وبعربی.

از ریاضی‌دانان:

ابوالوفاء بوزجانی (م۳۸۷ ه)؛ ابوجعفر خازن خراسانی (متوفی بین سالهای ۳۴۰ - ۳۶۰ه)؛ ابوسهل ویجن (= بیژن) بن رستم کوهی طبرستانی (زنده‌درحدود سال ۳۷۷ه)؛ ابوسعید احمد بن محمد سگزی (سیستانی) (م۴۱۴)؛ ابونصر عراق از امیرزادگان خوارزم استادِ ابوریحان بیرونی؛ عبدالرحمن بن عمر صوفی رازی (م۳۷۶ه) معلم عضدالدولهٔ دیلمی؛

کوشیار باشهری گیلی؛ ابوریحان بیرونی خوارزمی (م۴۴۰ه) متفکر بزرگ وعالم بعلوم مختلف وصاحب اکتشافات وابتکارات عدیده دربسیاری از آنها؛ وعدهٔ زیادی دیگر که هریك ازآنان دارای تألیفات بسیارمعتبر درهیئت وریاضیات وصاحب اکتشافاتی در فنون ریاضی بوده‌اند.

دردانشهای دیگری مانند کیمیا (شیمی) وعلوم طبیعی وجغرافیاوجزآنهاهم دانشمندان متعددی در همین دوره باتألیفات معروفشان داریم که بهتر است برای اطلاع دربارهٔ آنان بکتابهای مربوط مراجعه شود.

در منطق وفلسفه واخلاق غیر از رازی وابن‌سینا، که پیش ازین یاد کرده‌ایم، این بزرگانرا می‌توان نام‌برد:

اخوان الصفا که دسته‌یی از متفکران بزرگ ایرانی در قرن چهارم هجری بوده و اساس تعلیماتشان ساده کردن مباحث فلسفه وعلوم بودتا طبقات بیشتری از مردم بدرك‌مطالب آنها توفیق یابند. اینان یك‌فرقهٔ سرّی بودند که می‌خواستند بانشردانش واخلاق درمیان‌مردم آنانرا از جهل وتعصب نجات بخشند وبکمال انسانیت نزدیك کنند. این فرقه درراه اشاعهٔ تعلیماتشان ۵۲ رساله‌بزبان سادهٔ عربی تألیف کردند که چندترجمهٔ فارسی ازآنها ترتیب‌یافت.

ابوسلیمان منطقی (متوفی بعد از سال ۳۹۱ه)؛ ابن مسکویه (م۴۲۱ه) صاحب کتابهای جاویدان خرد، الطهارةدرعلم اخلاق که مبنای کار خواجه‌نصیر طوسی درتألیف کتاب اخلاق ناصری گردید، تجارب‌الامم در تاریخ وغیره؛ ابن‌هندوی‌رازی‌یاطبری (متوفی در سال ۴۱۰

یا ۴۲۰هـ)؛ ابن سینا که پیش‌از این نام‌برده‌ایم وشاگردان معروفش مثل بهمنیار پسرمرزبان وابوعبید جوزجانی وجز آنان ...

نهضتی که این دانشمندان وفیلسوفان وشاگردانشان از میانهٔ قرن سوم هجری تامیانهٔ قرن پنجم در دانشهای مختلف ایجاد کردند چنان نیرومند بود که بعد از آنها ازاواسط قرن پنجم تاقسمتی از قرن هفتم هجری، با وجود همهٔ دشواریها ومشکلات، موجب ظهور عدهٔ معتنابهی از بزرگان علم در ایران‌گردیدکه در ابواب مختلف علوم تألیفات پرارجی بفارسی وتازی برجای نهادند مانند: ابوالعباس‌لوکری: محمدبن عبدالکریم شهرستانی (م۵۴۸هـ)؛ شهاب‌الدین‌سهروردی‌صاحب‌حکمة‌الاشراق(م۵۸۷هـ)؛فخرالدین رازی(م۶۰۶هـ)؛ افضل‌الدین کاشانی فیلسوف اواخر قرن ششم واوایل قرن هفتم هجری؛ ودیگران.

از ریاضی‌دانان بزرگ تا اوایل قرن‌هفتم ابوالفتح‌خازنی؛ حکیم‌عمربن‌ابراهیم خیامی (خیام) نیشابوری ؛ ابوحاتم اسفزاری ؛ مسعودی غزنوی؛ و ازپزشکان معروف سیداسمعیل گرگانی (م۵۳۱هـ) صاحب ذخیرهٔ‌خوارزمشاهی وکتاب اغراض‌وچندکتاب دیگر فارسی را دراینجا می‌توان‌ذکرکرد.

ازبین شاعران ونویسندگان ومتفکران بزرگ ایرانی که‌باآثار معروف خود زبان‌ملی مارا رونق وجلوهٔ خاصی بخشیده و در هدایت افکار ایرانیان تأثیرات بسزایی داشته‌اند از میانهٔ قرن سوم‌تا میانهٔ قرن پنجم، ونیز‌جانشینان آنان تااواخرقرن ششم هجری ،گروه‌بزرگی

شهرت دارند مانند: رودکی سمرقندی (م۳۲۹ه)؛ دقیقی (م۳۶۸ه)؛ استاد بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (م۴۱۱ه)؛ ابوعلی بلعمی (م۳۶۳ه)؛ ابـوالفضل بیهقی (م۴۷۰ه)؛ ابوالقاسم حسن عنصری (م۴۳۱ه)؛ منوچهر دامغانی (م۴۳۲ه)؛ فرخی سیستانی «م۴۲۹ه» ؛ اسدی طوسی (م۴۶۵ه)؛ ناصر خسرو قبادیانی بلخی (م۴۸۱ه)؛خیام نیشابوری (متوفـی در حدود ۵۱۷ه)؛ مسعودسعد لاهـوری (م۵۱۵ه)؛ سنایی غزنـوی (م۵۳۵ه)؛ معزی نیشابوری (متوفی بین ۵۱۸و۵۲۱ه)؛انوری ابیوردی (م۵۸۳ه) خاقانی شیروانی(م۵۹۵ه)؛نظامی گنجه‌یی (م۶۱۴ه)؛ عطار نیشابوری (م۵۱۸ه)؛ عنصر المعالی کیکاوس صاحب قابوسنامه (م۴۶۲ه)؛ نظام‌الملک‌طوسی (م۴۸۵ه)؛ غزالی‌طوسی (م۵۰۵ه)، نصرالله بن‌محمد بن عبدالحمیدصاحب کلیله‌ودمنهٔ بهرامشاهی (مقتول پیش از ۵۸۳ه)؛ محمدبن‌منوّر میهنی صاحب‌اسرار التوحید؛ سعدالدین وراوینی صاحب ترجمهٔ معروف مرزبان‌نامه؛ نورالدین‌محمدعوفی صاحب‌جوامع الحکایات و کتاب لباب‌الألباب؛ و بسیاری از اینگونه بزرگان نام‌آور.

از پادشاهان قرن‌چهارم و قسمتی از قرن پنجم‌هجری غیر از سلسله‌های‌سامانی وزیاری‌وبویی که‌پیش از ین یادکرده‌ایم، سلسلهٔ غزنویان‌رابابد نام‌برد که ازسال ۳۵۱ ببعدتشکیل‌یافته وتا۵۸۲ ادامه‌داشته وعلاوه‌برافغانستان ومتصرفات هند مدتی از نیمهٔ دوم قرن چهارم تا سال ۴۳۲ بر خراسان وخوارزم‌مستولی بوده‌است. این‌سلسله‌ازغلامانی تشکیل‌یافته‌بود که درحوزهٔ‌پادشاهی سامانیان تربیت‌شده وخوی وتربیت ایرانی یافته بودند وسپس براثر آمیزش باپارسی گویان

از حامیان بزرگ ادب فارسی گردیدند.

در همان مدت (یعنی درقرن چهارم وقسمتی ازقرن پنجم) چندین سلسلهٔ کوچك دیگر مانند خوارزمشاهان (از خاندان عراق و خاندان مأمونی)، امرای چغانیان، فریغونیان، باوندیان، رَوّادیان، شروانشاهان، شبانکارگان، دیلمیان اصفهان، شاران غرجستان و پادشاهان غوری حلّ وعقد امور را در نواحی مختلف در دست داشتند. بعضی ازاین سلسله‌ها در نهضت سلجوقیان از میان رفتند وبعضی تااوایل قرن هفتم هجری وبعد از آن باقی ماندند.

این امرای بزرگ وکوچك در تشویق شاعران ونویسندگان ودانشمندان سعی وافی داشته ودر نگاهداشت سنتها ورسوم ایرانی کوشا بوده‌اند وبسیاری ازبزرگان که پیش ازاین برشمرده‌ایم در کنف حمایت این خاندانهای جلیل بسر میبرده و بخدمات علمی وادبی خود سرگرم بوده‌اند.

اندکی پیش از اواسط قرن پنجم هجری دسته‌یی ازقبایل زردپوست آسیای مرکزی بنام ترکمانان غُز که دراواخر عهدساسانیان بماوراءالنهر وارد شده وسپس باجازهٔ سلطان محمود غزنوی (م۴۲۱ه) بداخلهٔ خراسان راه جسته بودند، براثر اختلافی که باسلطان مسعود غزنوی (م۴۳۲ه) پیدا کردندبااو بجنگ برخاسته وبرخراسان استیلا یافتند ودرسال ۴۲۹ بنام پیشوای آنان یعنی رئیس خاندان سلجوقی که طغرل نام داشت در نیشابور خطبهٔ امارت خوانده شد. سلجوقیان درسال ۴۳۲ غزنویان را ازخراسان وخوارزم بیرون راندندو بسرعتی عجیب برتمام

ماوراء النهر وایران وعراق‌عرب تاقسمتی از آسیای صغیر وشام استیلا یافتند وچیزی نگذشت که شعبه‌هایی از آنان بنام سلاجقهٔ کرمان وسلاجقهٔ‌عراق وسلاجقهٔ شام وسلاجقهٔ آسیای صغیر بوجود آمدند وهریك از آنها مدتها در قلمروحکومت‌خود فرمانروایی کردند. سلاجقهٔ‌ایران بزودی ازراه آمیزش‌با ایرانیان ایرانی شدند وقبول تمدن وفرهنگ ایرانی کرده‌از حامیان بزرگ نویسندگان وشاعران ودانشمندان ایرانی گردیدند. اگر چه تسلط این سلاطین مستقیماً صدمه‌یی بایران نزدولی‌اولا بااتخاذ سیاست دینی‌در برابرسیاست‌نژادی قدیم وثانیاً باراه دادن عناصر زردپوست وغلامان ترك در دستگاههای حکومتی خود سدّ سدیدی‌را که میان ایران و قبایل زردچهرهٔ آسیای مرکزی وجود داشت از میان برد. از این دوراه خلل‌هـای بسیار در حیات اجتماعی ایرانیان راه یافت که جبران آن تامدتی طولانی میّسر نگردید.

همراه‌غلبهٔ ترکمانان سلجوقی پای‌بسی‌از زردپوستان‌که درعرف مورخان ونویسندگان وشاعران ما «ترك» خوانده‌شده‌اند، باراضی آریایی ایران بازشد و چـون اینان و همچنین غلامان ترك‌نژاد دولت سلجوقـی بیشتر امور لشکری را بـرعهده داشتند بزودی و بآسانی حکومت نواحی مختلف را در دورهٔ ضعف سلاجقه وتجزیهٔ دولت سلجوقی بدست گرفتند. با تسلط این قبایل و غلامان نوخاسته بنای آزادگی فروریخت ، بازار علـم وهنر روزبروز کاسدتر وبی‌رونق‌تر گشت، فساد و تباهی درمبانی اخلاقی و اجتماعی راه جست ، ویرانی ونابسامانی و فقربرغالب نواحی ایران مستولی‌گردید. ایرانیان که در قسمت بزرگی ازقرن

ششم و اوایل قرن هفتم گرفتار آزار و ایذاء اینگونه امارت‌جویان و کشاکش آنان بایکدیگر بودند هیچگاه تسلط آنهارا بجان ودل نپذیرفتند ودر آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان آن عهد نشانهای ناخشنودی از تسلط آنها آشکارست. از میان اینگونه حکومتها دولت خوارزمشاهی آل انوشتکین، که قدرت نظامی آنان در دست قبایل قفچاق و قنقلی و بعضی دیگر از قبایل زردپوست بود، از همه بدتر و پرآزارتر بود چنانکه کشتارها و آزارهای این دولت در خراسان و عراق، وقتی بر آزارهای غلامان امارت‌جوی سلجوقیان افزوده شد، در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری دشواریهای بزرگ اجتماعی را در ایران موجب گردید.

بعد از دورهٔ سلاجقهٔ بزرگ که از ۴۲۹ تا ۵۵۲ بدراز اکشید، این دولتها در نواحی مختلف ایران علم استقلال برافراشتند: مؤید آی‌ابه وفرزندانش در خراسان؛ سلاجقهٔ عراق (۵۱۱-۵۹۰ هـ)؛ سلاجقهٔ کرمان (۴۴۲-۵۸۲)؛ اتابکان عراق و آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲ هـ)؛ اتابکان سلغری فارس (۵۴۳-۶۸۶ هـ)، پادشاهان غور که جانشین دولت غزنوی در افغانستان و شمال هندوستان گردیده بودند؛ آل باوند در طبرستان؛ دولت خوارزمشاهی آل انوشتکین که از سال ۴۹۰ هجری در خوارزم آغاز پادشاهی کرد و بعد از شکست سنجر سلجوقی و مرگ او در ۵۵۲ بسرعت خراسان و عراق و بعضی نواحی دیگر ایران و قسمتهایی از آسیای مرکزی را بتصرف درآورد ولی با حملهٔ مغول پریشانی در آن راه یافت و با شکست و انهزام شرم‌انگیز محمد خوارزمشاه در برابر حملهٔ چنگیز، که بسال ۶۱۶ هجری آغاز گردیده بود، بسرعت رو بزوال رفت

ودر سال ۶۲۸ باکشته‌شدن پسرش جلال‌الدین خوارزمشاه بکلی منقرض شد.

حادثهٔ مغول وتاتار برای ایرانیان یکی از بدترین مصائب تاریخ بود. این داهیهٔ عظمی از شدیدترین فجایعی است که میتوان درتاریخ عالم بدان بازخورد زیرا باآن‌واقعه ساکنان بیشتر نواحی آباد ماوراءالنهر وخوارزم و افغانستان و سیستان و کرمان و خراسان تاری و اصفهان چندین‌بار قتل‌عام شدند وخان ومان وشهرودهشان ببادغارت رفت وسپس‌ویران‌وگاه باخاك یکسان وهمسطح‌شد ودر این ویرانیها وغارتها وقتلها خرد وبزرگ ازدم تیغ بی‌دریغ گذشتند وخشك‌وتر باهم‌سوخت!

فجایع‌اعمال چنگیز وسرداران‌وپسرانش باایلغارمجدد مغول در سال ۶۵۰ وبرانداختن قلاع اسمعلیه در سال ۶۵۴ و فتح وقتل‌عام بغداد در سال ۶۵۶ بدست هلاگوی خونخوار تجدید گردید ودولتی بنام حکومت ایلخانان بوسیلهٔ اووجانشینانش در ایران ایجادگشت‌که تاسال ۷۳۶ ادامه یافت وبعد از مرگ آخرین‌خان‌مغول یعنی ابوسعید بهادر دوره‌یی ازفترت ونابسامانی در ایران آغاز شد که درضمن آن هرقسمت‌از ایران وعراق عرب و افغانستان بدست عده‌یی ازامارت‌جویان‌ایرانی وغیرایرانی‌افتادواینها که‌دیرگاهی بایکدیگردرکشاکش ونزاع بودند عبارتند از: اتابکان‌لرستان، آل‌کرت، قراختائیان کرمان، آل‌اینجو درفارس، آل‌مظفر درکرمان ویزد واصفهان وفارس، ایلکانیان یاآل‌جلایر درعراق عرب وآذربایجان، چوپانیان درآذربایجان ، طغاتیموریان درخراسان و گرگان ، سربداران درخراسان و گرگان

وبعضی امرا و گردنکشان محلی دیگر.

همهٔ این حکومتها مانند برگهای سرمازدهٔ خزانی باتند باد یورش‌های تیموری برایران، که از سال ۷۸۲ هجری آغاز یافته بود، فروریخت ودورهٔ جدیدی از تسلط ترکان جغتائی که خودرا از اعقاب مغول و تاتار میشمردند در سرزمین ما شروع شدکه تاسال فوت سلطان‌حسین بایقرا (۹۱۱هـ) مدتی برهمهٔ ایران و بعد از آن برقسمتهایی از این مرز و بوم ادامه داشت. در طی این‌مدت شاهان وشاهزادگان تیموری بارها با یکدیگر بمخالفت برخاسته و متصرفات تیموری‌راصحنهٔ‌جنگهای خونین‌ساختند ودرگیرودار این کشاکشها بودکه ترکمانان قراقویونلو (سیه‌گوسپندان) وآق‌قویونلو (سپیدگوسپندان) درآذربایجان وبخشی از آسیای صغیر سربعصیان‌برداشتند ودو دولت‌قوی‌که مدتها معارض عثمانیان‌وتیموریان‌شده‌بودتأسیس کردند وگاهی دامنهٔ متصرفات خودرا تا عراق وفارس امتداد دادند.

در پایان عهد تیموری دستهٔ جدیدی‌از زردپوستان‌آسیای مرکزی موسوم به «ازبك» متصرفات خودرا بجانب ماوراءالنهر گسترش داده بخراسان تاختند و آخرین شاهزادگان تیموری‌را ازآنجا بیرون راندند وچندگاهی قسمتهای شرقی ایران را آشفته داشتند.

ستارهٔ اقبال شاه‌اسمعیل صفوی، از خاندان معروف شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور، درچنین‌احوالی درخشیدن آغاز کرد. وی که‌یکی ازمفاخر بزرگ‌ملت ماست بنیروی شجاعت وتدبیر ذاتی وبیاری‌مریدان‌خاندانش بسرعت آذربایجان‌رادرتصرف آوردوبسال ۹۰۷

سلطنتی را آغاز کرد که فرزندان و جانشینانش تا وسط قرن دوازدهم هجری ادامه دادند. شاه اسمعیل صفوی با سرعتی شفگت انگیز سرزمینی پهناور از جیحون تا خلیج فارس و از فرات تا افغانستان را بزیر سلطهٔ خود در آورد و نزدیك نه قرن بعد از انقراض شاهنشاهی ساسانی دوباره دولتی تقریباً با همان سیاست و استقلال دینی و با همان مقدار اراضی و سرزمینهای تابعه و همان ریاست و پیشوایی مذهبی که شاهنشاهان ساسانی داشتند، ایجاد کرد و دوران جدیدی از مجد و افتخار را در ایران آغاز نمود. در این دوره هم گرفتاری اصلی دولت ایران دفع مهاجمانی بود که از سرحدات شمال غرب و مغرب و مشرق متوجه ایران بودند و در مدتی بیش از دویست و سی سال تقریباً همان کامیابیهای ساسانیان را در برابر آن مهاجمان داشت. در عهد شاهنشاهی همین خاندان جلیل بود که کیش تشیع اثنی عشری در ایران رسمیت یافت و بصورت مذهب رسمی ایرانیان باقی ماند. قدرت دولت صفوی در عهد شاهنشاهی شاه عباس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸ هـ) بحد اعلای خود رسید چنانکه با لشکرکشیهای فاتحانهٔ او تمام دشمنان خارجی باراضی اصلی خود رانده شدند و در داخلهٔ ایران صنایع و علوم و ادبیات و امن و آبادانی و تجارت رونق بسیار یافت و ایران با کشورهای دوردست، حتی اروپا روابط نزدیك یافت و تسلط خود را بر خلیج فارس چنان گسترش داد که استعمارجویان پرتقالی بناکام و ناچار از آن بیرون رفتند.

افراط در سیاست مذهبی، و سوء تربیت شاهزادگان در پایان عهد صفوی، و تسلط عناصر نالایق بر امور کشور موجب انقراض این دولت کهنسال گردید بنحوی که ده سال از پایان

این عهد بتسلط گروهی از افغانان بسرداری محمود واشرف (از ۱۱۳۵ ه) وهرج و مرج و انقلابات پیاپی و هجوم دول همسایه بر ایران گذشت تایکی از نگهبانان بزرگ ایران یعنی نادر از مرز خراسان برخاست و همان کرد که ابومسلم وطاهر ویعقوب کرده بودند ، یعنی دشمنان چیره را یابخاك وخون کشید ویا بخانه‌های خود بازگرداند واین بار ایرانی باهمان قوت وشوکت دیرین ساخت، واز سال ۱۱۴۸ هجری سلسله‌یی بنام افشاریان تأسیس کرد که بعد از قتل دردانگیز او بسال ۱۱۶۰ه. تا بسال ۱۲۱۸ بر قسمتهایی از ایران حکومت داشت.

اندکی بعد از قتل نادر، بدنبال اغتشاشات پیاپی در قسمتهای مرکزی و جنوبی ایران، یکی ازسپاهیان قدیم نادری یعنی کریم‌خان زند توانست استقلالی بهم رساندوغیر ازخراسان و آذربایجان بیشتر نواحی دیگر ایران را بزیرحکم خود درآورد. وی بعد از چند سال زدو خورد بامدعیان قدرت ازحدودسال ۱۱۷۲ دولت زندیه‌را بنیاد نهاد که بازماندگانش باهمه‌اختلافاتی که‌میانشان دائر بود تابسال ۱۲۰۹ آنرا امتداددادند، ولی درهمان‌حال که دودولت افشاری‌وزندی‌راه زوال‌می‌پیمودنددولت‌مقتدری‌ازسال ۱۱۹۳ بوسیلۀ محمدخان‌قاجاربنام‌دولت‌قاجاری‌بوجود آمد که‌آخرین دولت مقتدرایران پیش‌ازدورۀ مشروطیت‌است. محمدخان‌قاجار باکوشش‌متمادی وجنگهای هجده‌سالۀ خود توانست قسمت اعظم از قلمروسابق دولت صفوی‌را بفرمانبرداری یك حکومت مرکزی در آوردو ایران را از حالت تجزیه و ملوك الطوایف، که بعد ازقتل نادرشاه(۱۱۶۰هجری)پیش آمده بود، نجات بخشد، ولی هنگامی که‌باکامیابی سرگرم اتمام

فتح بلاد قفقاز بود بخیانت سه تن از خدمتگزاران خود کشته شد و نقشهٔ او چنانکه باید باتمام نرسید. جانشینانش نیز که هم لیاقت و کاردانی اورا نداشتند و هم از شمال وجنوب دچار کارشکنیهای دولتهای استعمارطلب اروپایی شده وهم باگرفتاریهای روزافزون داخلی مواجه بوده‌اند، نتوانستند همهٔ متصرفات ویرا نگاه‌دارند بلکه بسیاری از اراضی مرزی‌را بعللی که درتواریخ مسطورست از دست دادند وبعداز عقد معاهداتی بادولتهای همسایهٔ خود در آن روزگار، حدود وثغورپایان عهد قاجاری و آغاز دورهٔ مشروطیت بنحوی تثبیت گردید که اینك داریم وهنگامی که طلیعهٔ نهضت پهلوی باکودتای اسفندماه سال ۱۲۹۹ شمسی آشکار می گردید ایران امروزین میراثی بود که بعد از حوادث سه‌هزارسالهٔ تاریخ ایران بمارسید وسلسلهٔ ترقی‌خواه پهلوی که بسال ۱۳۰۴ شمسی هجری تشکیل شد از آن میراث کشورمترقی ایران امروز را تحت‌رهبری رضاشاه کبیر (۱۳۰۴-۱۳۲۰ شمسی هجری) واعلیحضرت محمدرضا شاه آریامهر شاهنشاه ایران، که از سال ۱۳۲۰ شمسی هجری‌زمام اختیار کشور را بدست گرفته‌اند، بوجود آورد. ازمهمترین حوادث ایران میان‌دوران کشورگشایی محمدخان‌قاجار وتشکیل دولت قانونی پهلوی‌یکی‌صدورفرمان مشروطیت بسال ۱۳۲۴ هجری قمری ودیگر کودتای رضاخان از سرداران شجاع مشروطیت بود بسال ۱۲۹۹ شمسی هجری، و باهمین نهضت وقیام مهم اخیراست که دوران جدیدی درتاریخ ایران آغاز شد وجریانات شگرفی‌از حیث اجتماعی واقتصادی وسیاسی دراین‌سرزمین‌پدیدآمد که منجربانقلاب ششم بهمن ۱۳۴۱

شمسی هجری باهمگانی وهم‌اندیشی شاهنشاه آریامهر وملت ایران، و اخذنتایج بسیارمهم اقتصادی وفرهنگی و اجتماعی از آن گردید.

دردنبال‌این دوحادثهٔ بزرگ اخیر ایران سرازخواب گران‌چند صدساله برداشت‌ودرراه جدیدی از تحولات عظیم اجتماعی واقتصادی وسیاسی گام‌نهاد واینك می کوشد تادورانهای عظمت پیشین را تجدید کند وبرای فرزندان آیندهٔ این‌مرزوبوم میراثی نو از مجد و افتخار باقی گذارد.

ازاوایل‌قرن هفتم هجری‌تا امروزکه روباواخر قرن چهاردهم‌هجری می‌رویم ستارگان روشنی در آسمان فرهنگ ایران درخشیدند که اگر چه بنسبت بادورهٔ پیش از مغول شمارهٔ آنان بسیارکمتراست، ولی عدهٔ معدودی از آنها در درجه‌یی ازعظمتند که میتوان آنانرادر شماربزرگترین رجال تاریخ فرهنك ایرانی درآورد. از جملهٔ این بزرگانند:

سعدی‌تجدیدکنندهٔ بزرگ‌مکتب شعرونثرفارسی (متوفی‌بسال۶۹۱هجری) جلال‌الدین محمد مولوی بلخی (م۶۷۲ه) عارف نام‌آورکه‌شعرعرفانی‌فارسی درآثارمشهوروی بآخرین مرتبهٔ اعتلاء رسید، شمس‌الدین‌محمدحافظ شیرازی(م۷۹۲ه)شاعرعارف‌ومتفکرکه‌درغزلهای شیوای‌وی شعرفارسی بالاترین‌مراحل تکامل راپیمود. نورالدین عبدالحمن جامی (م۸۹۸ه) عارف وشاعر بزرگ‌که می‌توان او را بعد از نظامی گنجه‌یی بزرگترین مثنوی گوی شیرین سخن ایران دانست . چندین شاعر ونویسندهٔ دیگر کـه از دوران تیموری و صفوی به بعد

می‌زیسته‌اند و اطلاع از نام و حالشان موقوف بمراجعه بکتب ادب است.

در این هفت قرن چند دانشمند بزرگ را نیز می‌شناسیم که تا حدّی قابلیت مقایسه با علمای پیشین را یافته‌اند مانند خواجه نصیرالدین طوسی (م۶۷۲) حکیم و ریاضی‌دان بزرگ و شاگردش علامه قطب‌الدین شیرازی شارح مشهور کتاب قانون (م۷۱۰ه) وصدرالدین شیرازی فیلسوف نامبردار عهد صفویه که در مکتب وی دو جریان حکمت مشاء واشراق بهم پیوسته‌شد.

ادامهٔ فعالیتهای فرهنگی ایرانیان در بحبوحهٔ حملات و بی‌ثباتیهای اوضاع که از قرن هفتم تا آغاز قرن دهم امتداد داشت، نشانهٔ آنست که روان روشن واندیشهٔ نیرومند نژاد ایرانی، حتی در سخت‌ترین احوال از فعالیت بازنایستاد ودر خلال همین روزگاران بود که فرهنگ ایرانی بهمراهی و بادستیاری مهاجمان غیر آریایی از یک‌طرف بدیوار چین رسید و ازجانبی دیگر تاسواحل دریای آدریاتیک را تحت نفوذ خود درآورد ودر همان حال تابنگال شرقی و شبه جزیرهٔ دکن پیشرفت کرد ومایهٔ ظهور شاعران ونویسندگان بزرگی بزبان فارسی گردید.